

پژواک

نشریه خبری - به کوشش توده‌ایهای مبارز ددبرلن غربی

۱۳۱۵

شماره ۵

مرداب جنگ

ارتش ایران در روز جمعه ۲۵ کیلومتری جنوب بصره از منطقه مرزی شلمچه، یکی از بزرگترین حمله‌های خود پس از خراج نیروهای عراقی از ایران در سال ۸۲ بنام کربلا ۵، آغاز کرده است. بدنبال این حمله ایران، در روز چهارشنبه هفته گذشته هجوم جدیدی بنام کربلا ۶ را نیز از محل مرزی سوسنگرد آغاز کرد.

خبرگزاری ایران از موفقیت بزرگ و دستگیری و کشتار تعداد زیادی از نفرات ارتش عراق خبر می‌دهد. همچنین بهادای این خبرگزاری، ایران بیش از ۱۵ کیلومتر در قسمت جنوب بصره و غرب شط العرب به پیش رفته است و ادعا می‌کند که بیش از ۱۵۰ کیلومتر مربع از خاک عراق، حول دریاچه مصنوعی ماهی را به اشغال خود درآورد است. در مقابل، خبرگزاری عراق خبر می‌دهد که ایران به هدف خود که گرفتن بصره و محاصره این شهر بوده، دست نیافته و ارتش عراق کوشش می‌کند که مناطق اشغالی را و جب به وجب آزاد سازد.

با در نظر گرفتن دروغ تبلیغاتی طرفین و با توجه به گفته‌های سرفرماندهای ارتش عراق و این واقعیت که ارتش عراق مجبوره استفاده از گاز مسموم ریاست جمهوری در این جبهه شده است، می‌توان قبول کرد که ارتش ایران در این عملیات به پیشروی نسبی، ناظر آمده است. کارشناسان غربی این پیشروی را مربوط به شرکت فعال ارتش در عملیات کربلا ۵ می‌دانند.

خبرگزاری‌های جهان بویژه از تعداد زیاد کشته‌ها در این درگیری خبر می‌دهند. همچنین بوسیله حمله‌های مکرر و شکی ایران به بغداد و بمباران بصره نیز بمباران همه‌روزه شهرهای ایران از سوی عراق، مانند: خرم‌آباد، ایلام، دزفول، اندیشک، اصفهان، قم، تبریز، تهران، اهواز، تعداد زیادی از مردم غیرنظامی کشته شده و خسارات زیادی به مردم بلادیده و دوکشور وارد گردیده است. ولی در این میان آنچه که برای قدرت طلبی جنون‌آمیز حکام تهران کثرتی ارزشی ندارد، جان و سرنوشت انسانها است. واقعیت این است که اینان چون گرگ تیرخورد و در زیر فشار فزاینده اقتصادی مجبور هستند که بحالت کمی از ناحیه‌های بزرگ، جنگ راه‌رچه زودتر به پایان خود نزدیک سازند.

ایران که در گذشته با درآمد حاصل از فروش نفت محاسبه می‌کرده می‌تواند جنگ را تا مدت‌ها ادامه دهد، و اگر در بودجه ۱۶ سال درآمد نفت را ۱۶

بقیه در صفحه ۲

“بیت امام” زیرگبار سؤالات

اخیرا بیانیه‌ای با امضا “پیروان شهید منتظری” (وابستگان به سید مهدی هاشمی)، در تهران پخش شده است، که بخشهایی از آن شامل سؤالاتی از خمینی و خطاب آن به “بیت امام” می‌باشد:

۱- هیئت آمریکایی در چه تاریخی به ایران آمد است، آیا این واقعه مربوط به مدت‌ها قبل نیست؟
 ۲- آیا پنج نفر همراه هیئت، خود را جز خدمتخواه‌ها جازده بودند یا بصورت دیگر بوده‌اند؟
 ۳- آیا پس از کشف هویت آنان لااقل اعتراف به ورود غیرقانونی به خاک ایران، قوانین جاری مسئولان را به دستگیری و محاکمه آنان ملزم نمی‌ساخت؟

۴- چرا اقامت ۵ روزه در ایران داده شد؟
 ۵- چرا نوار مکالمه با آنان منتشر نمی‌شود و ۲۰۰۰۰۰۰۰ با توجه به رسوایی اخیر و افشا مذاکرات

بقیه در صفحه ۲

همسر رفیق فقید جعفری :

● من علیه هیئت سیاسی اعلام جرم می‌کنم!

● هیئت سیاسی مسئول مرگ جعفری است!

● زندگی جعفری، که زیباترین بازی او بود

در صفحات ضمیمه

پنتاگون در تدارک دخالت مستقیم

به نظر می‌رسد که در عملیات کربلا ۵، در گزینش‌های جدیدی بسود ایران، صورت گرفته باشد. بنا به گزارش خبرگزاری‌های جهان، موفقیت ایران در این مرحله از جنگ می‌تواند، دخالت نیروهای نظامی آمریکا را بدنبال داشته باشد.

خبرگزاری جمهوری اسلامی روز شنبه گزارش داد که نیروهای نظامی ایران که در جبهه‌های جنوب به طول ۱۲۰۰ کیلومتر به پیشروی مشغولند در ۵۰ کیلومتری بصره، قرار دارند. اگرچه عراق اعلام کرده است که تمام تهاجمات ایران را خنثی کرده است، ولی خبرگزاری‌ها روز یکشنبه گزارش دادند که نیروهای ایران به ۵۰ کیلومتری بصره نزدیک شده‌اند.

آمریکا که تا کنون از دو طرف در جنگ، با ارسال اسلحه و واگذاری اطلاعات و اهداف نظامی به آنان، پشتیبانی کرده بود، هفته پیش از قول یکی از افسران بلند پایه نیروی دریایی

اعلام داشت که اگر نیروهای ایران، شهر استراتژیک و پراهمیت بصره را تصرف کنند، بسود عراق در جنگ دخالت خواهد کرد.

آنگونه که منابع مصری اطلاع داده‌اند، پنتاگون تدارک فرستادن شش لشکر و ۶۰۰ هواپیمای جنگنده، مستقر در اروپا را به منطقه خلیج فارس می‌بیند. هم‌اکنون، بنا به دستور پنتاگون، ناو هواپیمابر “جان اف کندی”، به سوی تنگه هرمز در حرکت است. اضافه بر این، سه اسکادران نیروی هوایی آمریکا با هواپیماهای جنگنده اف-۱۶، در ترکیه مستقر گردیده‌اند.

در عملیات کربلا ۵، ایران تا کنون ۵۰ هزار کشته و زخمی داده است و بمبارانهای اخیر در بیش از ۲۰۰۰ نفر از شهروندان ایرانی در تهران و دیگر شهرها کشته شده‌اند. همچنین گزارش شده است که عراق، روز شنبه، محل اقامت خمینی را در جماران، بمباران نموده است.

در صفحات دیگر :

● رفیق شاندر منی هم تعلیق شد!

● بیاد روزا و کارل

● هو یا او بانگ :

● “اکنون عصر دیگری است”

مرداب جنگ

بقیه از صفحه ۱

میلیارد دلار حساب کرد بود، امروز با این واقعیت مواجه است که این مقدار بیش از ۴ تا ۵ میلیارد دلار نخواهد شد. حتی در تابستان، از ۶ میلیارد دلار صحبت می شد ولی با توجه به مباران جزایر سیری - لاک، خارک و وزن کشتی های نفت کش از این مقدار کمتر خواهد شد. البته دولت ایران در بودجه خود مقدار ۲۰۰ تا ۲۰۰ میلیون دلار را به جنگ تخصیص داده است و میلیارد ها دلار خرید اسلحه را کمبیش از ۹۵ درصد درآمد ارزی ایران را می بلعد، به حساب نیارده است.

مبارانهای مراکز اقتصادی، پالایشگاهها کارخانه های پتروشیمی، نیروگاهها، راه آهن و سایر مؤسسات صنعتی بوسیله عراق، نیز تأثیر مخربی بر اقتصاد کشور وارد آورد هاند.

رژیم ولایت فقیه معتقد بود که در طول زمان بر اساس جمعیت به مراتب بیشتر ایران و شور و اعتقاد اسلامی مردم، می تواند در یک جنگ فرسایشی در درازمدت بر عراق پیروز گردد. اما امروز، حکومت جمهوری اسلامی که در نتیجه سیاستهای مخربش در تمام زمینه ها، پشتیبانی مردم را از دست داده و توهمات آنها را نسبت به حقانیت رژیم، تبدیل به ناراضی عمومی گردانده است، می داند که با فقر روبه گسترش توده های مردم و بیکاری فزاینده و ناتوانی اقتصادی مردم در برآوردن احتیاجات روزمره، خوش، نمی تواند مدتی مدیده به این جنگ بیهوده ادامه دهد. بی دلیل نیست که رژیم می کوشد بایک حمله بزرگ در تمام جبهه های جنگ، به جنگ پایان بخشد. آنها می دانند که نمی توانند عراق را بطور کلی از نظر نظامی درهم شکنند، زیرا در صورت پیروزی ایران فضای سیاسی خاورمیانه و توازن قوا بهم خورد و این واکنش علی قدرتهای جهانی را در پی خواهد داشت.

آیا خمینی می تواند جنگ را بدون پیروزی تمام بکند؟ این نیزه دور از واقعیت است، زیرا تمام تبلیغات او بر این اساس بوده است که این جنگ، جنگی است میان اسلام و کفر و در نتیجه صلح با کفر شکست برای اسلام محسوب می شود. ادامه جنگ بصورت حملات موضعی و محدود نیز با توجه به کمبود ارزکا هس قیمت نفت، و با لافتن بهای تسلیحات نظامی، بویژه پس از افشای معاملات پنهانی ایران برای خرید اسلحه و ناراضی مردم متوان حکومت اسلامی را می فرساید. بنابراین می شد انتظار داشت که رژیم اسلامی با بکارگرفتن آخرین امکانات مالی خود و قربانی کردن هزاران انسان، خود را به آب و آتش بزند.

جمهوری اسلامی خواهان آن است که با فتح بصره در صورت عدم موفقیت کامل در این امر، با بدست آوردن موضع برتر نظامی از طریق محاصره بصره اعمال فشار نظامی بر نیروهای عراق و بسا توجه به ناراضی مردم این کشور با در نظر داشتن موقعیت توازن قوا در رده عراق، لااقل به برکناری صدام، دست یابد، تا قادر باشد که با تبلیغات وسیع و گسترده، این امر را پیروزی بزرگ لشکر اسلام قلمداد نموده و خود را از مرداب جنگ به گونه ای "آبرودانه" نجات دهد. ●

رفیق شاندرمنی هم تعلیق شد!

لازم دیده اند که به شیوه همیشگی و اینبار البته با ذکر "جرائم" جدیدتری از جمله "نهی کنفرانس ملی و مصوبات رهبری برگزیده آن" و "همکاری بسا گروه فراکمیونی اخراج شده از حزب" با تعلیق عضویت رفیق شاندرمنی در سرعربی به همه کسانی داده باشند که سر سازش با زدو بندها و سرعرب بندی های معمول و مرسوم را ندارند.

استعفای رفیق شاندرمنی از عضویت هیئت سیاسی کمیته مرکزی در شرایطی که ارگان های تبلیغی حزبی، در میدان در بوق و کرنای "تشکیل کنفرانس ملی" را به عنوان "واقعه های تاریخی در حیات حزب" به منظور لاپوشانی حقایق شرم آور، به موضوع اساسی کار خود تبدیل کرده اند، افشاکاری ارزشمندی بود تا از پس این گردوغبار، چهره و واقعیات برملا شود. اقدام گردانندگان حزبی مبنی بر تعلیق عضویت رفیق شاندرمنی در واقع مکمل این افشاکاری و نشان دهنده تمام و کمال این واقعیت است که به حق امیدی به تغییر در اندیشه و عملکرد صاحبان مغز - های منجمد "حاکم بر حزب نیست."

سرانجام گردانندگان حزب توده ایران، در هراس از بازتاب گسترده و افشاکرانه متن استعفا - نامه رفیق شاندرمنی، با صدور اطلاعیه ای دست به تعلیق عضویت رفیق شاندرمنی در کمیته مرکزی حزب زدند.

تعلیق رفیق شاندرمنی بار دیگر به همگان و پیش و پیش از همه به هزاران توده ای قطع امید نکرده از دستگاه رهبری حزب نشان داد که "معجزه کنفرانس ملی" بر خلاف امید و انتظار خوشبواران نه تنها کوچکترین تغییری در شیوه های حزبمداری این دستگاه نداده بلکه خود به عنوان بهانه و مستمسکی برای خاموش کردن صدای اعتراض و مخالفت طیف عظیمی از فریبکارانسه و ضد دموکراتیک حاکمان بر حزب مورد استفاده قرار - میگیرد.

از آنجا که صدای اعتراض و افشاکریهای رفیق شاندرمنی در متن استعفانامه، به ویژه در میان اعضا و هواداران حزب بازتاب گسترده ای یافته و موج ناراضی و اعتراض نسبت به ارگان های رهبری را دامن زده بود، گردانندگان حزب

مخالفت ایران با برگزاری کنفرانس اسلامی در کویت

ارسال داشت.

به گفته موسوی بیطرفی کویت و تبدیل این کشور به استانی از عراق و عملکرد یک طرفه آن و گره خوردن سرنوشت حکام کویت با سرنوشت صدام از دلایل دیگریست که ضرورت تغییر مکان کنفرانس را برای دستیابی به نتیجه و شمره بهتری ایجاب می نماید.

میر حسین موسوی، نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران، به دلیل اینکه "کویت به لحاظ تخطف از موازین اصولی مندرج در منشور کنفرانس اسلامی و عدم توانایی مقابله با حرکات تروریستی عراق در خاک این کشور، صلاحیت و توانایی برای میزبانی اجلاس کشورهای اسلامی را ندارد"، پیامی به نخست وزیران سودان و مالزی، مبنی بر ضرورت تغییر محل اجلاس سران کشورهای اسلامی،

"بیت امام" زیر... بقیه از صفحه ۱

اطلاعاتی را با سئوالات بدنا میمون پرکتیم بنا بر این هدف منافع جمهوری اسلامی و منافع اسلام در منطقه است و السلام. دیگر چه تفاوتی می کند چه من بروم با آنها صحبت کنم و چه کرد دیگر.

برای اولین بار، یکی از مسئولین جمهوری اسلامی به مذاکره با "هیئت امریکائی"، آنها را از طرف "یاران و خبرگان جمهوری اسلامی" اقرار می کند، اما آقای رجائی خراسانی، اشاره ای به مذاکرات پشت پرده قبلی با اسرائیل و آمریکا، که زمینه ساز چنین سفری بودند، نمی کند و زیرکانه کوشش می کند که افکار عمومی را از توجه به مذاکرات با آمریکا و بخصوص اسرائیل منحرف سازد.

جالب توجه است که اینروزها خبرگزاریهای جهان از نقش کلیدی و پراهمیت اسرائیل در مذاکرات ایران و آمریکا صحبت می کنند و اذعان می دارند که بخش عظیمی از معاملات اسلحه بسا واسطه گری اسرائیل به ایران صورت گرفته است. اینک در میان هزاران سؤال مطرح شده، آیا ایشان پاسخی برای این سؤال که، مذاکرات بسا اسرائیل حول چه مسائلی و لپوکیف آن چگونه بوده است، دارند؟ ●

"چند سخنرانی در جاهای مختلف داشتیم در همه" این سخنرانیها می دیدم که قسمت عمده سئوالات به سفر مک فارلین مربوط بود و این نشان می دهد که یک رگه ها و رسوخهایی از ابهام هنوز در اذهان برخی از افشار وجود دارد. قابل توجه است برای اینکه مک فارلین ناگهانی به شکل یک حرکت "جمیز باندی" وارد تهران می شود و چند روزی هم اینجا بوده است و خبر هم به یک مناسبتهای پخش نشد هاست و در یک روز بخصوص - روز اشغال لانه جاسوسی افشاء می شود و بعد احتفالا در خاورمیانه هم نشریه الشراع با چند ساعت اختلاف خبر آن منتشر می شود و کمی مردم با یک جریان غیر مترقبه مواجه می شوند و این امر طبیعی است. اما ابهامی که در اذهان می تواند وجود داشته باشد ناشی از بی اطلاعی است. ناشی از این است که نمی دانند چرا آمد، چطور آمد و چطور رفت.

دوم اینکه کسانی که آجا بودند کی بودند حتما یاران جمهوری اسلامی و خبرگان سیاسی ما بودند. بنابراین اگر ما یک خلا اطلاعاتی در ذهنمان وجود دارد لزومی ندارد این خلا

مستهای از نامه رسیده از ایران

احمد شاملو

دردوران ظلمت

آیا می توان سرود خواند؟

با این همه ماسرود می خوانیم

سرود صلعت دوران را

پرتولد برشت

من سرفصل نامه را، بنام و با ستایش از عمل باشکوه شاندرنی آغاز می کنم، که با پرشی گسردن فرزانه، خود را از دنیای آدمکهای نژند و لاغر و فرزتومردنی رها کرد. بریدن از این ذهنهای تنبل و سوداگرایانه و حقیقتشان، خود سعادت است و امید می بندم، که این رعائی تولد مجدد زیبایی و زندگی را در پی داشته باشد.

بپایه میکند و چهره را خوانی کن

مرو به صومعه کانسایا هکاراند

بازنی دانم از کجا شروع کنم. از تلخو زوی ملت ایران؟ ملت محتندزه و گرفتارمان ویا از بی پناهی و دلمردگی خودمان؟ از این شب سنگین دیرهای و کوجه های از آشناتهی یا از تک جوانسه های سرخ امید؟ در هر حال از هر چه بخواهم سخن گویم رنگی از این دوزخ سیاه با خود دارم. من چون ویرانه های در میان ویرانه ها ایستادم و به ناتوانیهای معصومانه مان می نگرم. گرچه یقین دارم، که این شبید پیرای، ایستن است و در سحر گاه آفتابی زاید. این کرکس پیر بر حوصله کسه مرگ، ما را به انتظار نشسته، میرند و پوسیدنی است، طاهری غبار گرفتو باطنی بیما رویغمی و بی خون دارد. هیچ جای خواهش نبض و ضربان ندارد در حالیکه ضمان بالندگی ما خورشید است. جبر زمانو خرد زندگی است. او وجدان بی وجدان روزگار است. او در آینه کدو و غبارلود خود می خواهد، زندگی را منعکس کند ولی مظاهرحیات آینه های منطبق با خود می خواهد. رشته غزل زندگی گسسته نمی شود. اینجا است که مرگ رندارد بحران سراسر حیات اجتماعی را فرا گرفته.

ودر همه زمینه ها حتی در حاکمیتو بطوری روز افزون گسترده می شود. هیچگاه و در هیچ کجای جهان چنین موج نفرت و انزجاری که امروزه ما شاهد آنیم علیه حکومتی خودی ظهور نکرده است. همه جا در کوچ و خیابان، در کارگاهها و کارخانه ها، بازار، مزارع و روستاها و حتی مساجد مردم ستند یسده و ستندیده ولی تحفیرشده، دشنام بطلب و کینه در دل دارند ولی هنوز دشمن انتقام بی تمامه صیقل نخورده است. آنجا که گفته اند پائینی هاد یگر نخواهند در اینجا عین واقعیت است لیکن قطب دگر آن کمالا بیپناهی نتوانند که کامل کنند ما این دیا لکتیک بغرنب است و ضرورتش به قدر آن دیگری است، هنوز در وازد ستر سراسر در حالیکه بحران اخیر قلیله در یوراکمی آشفته کرد است و کوسسه قدر طلب فریبکار را ساخت پریشان خاطر کرد ما است. تضاد هاود دشمنیها چنان آنها را به جان هم انداخته که اگر وجدان بی وجدان روزگار همین امشب بهمانت نهاد موخره تهی کنده همدیگر را می رند و افسوس که در آن زمان سازمان منضبط متحرک، متعرض و کوشائی را که بر زمینه آزادی کامل انتخاب را مویون نقصان در ملاحظه ساختار اولیسه اش

متشکل شد میباشد، فاقدیم

بقول دانشوری: "ولادت مکاتب فکری مختلف

منعکس کنند تضاد هائیکه از خواص ذاتی تکامل

تاریخی او است وین بستی است که همواره در برابر

هر نهضتی که جامه ورا کند نباشد بوجود می آید."

به همین جهت من از ملاط ساختار اولیو آزادی کامل

انتخابراه و به زبان روشنتر شکل آگاهانه افراد

بصیر، پیشرو و منضبط سخن گفتم؛ کسانی که شاور

و وسواس کامل ویا طبعی بت شکن و وقاد در راه

اجزا مختلف خواسته ها، دانسته ها، دستاورد ها

تجربه ها، گذشته ها به جدل می نشینند، عقاید را

رد می کنند، واقعیتها را مورد پرسش قرار می دهند،

نظریه ها را ویران می کنند، احکام را د یگرباره آزمایش

می گذارند و از نتایج اینها با وجود تی آزمون شده

وریشه های تشکیکی نوین می آفرینند و آنگاه جان خود

را به مشاب و وثیقه این همبستگی در میان می نهند.

در روزهای ما، شاد پیا، اندوهها، آرزوها، هراسها و

امید های این گوهر (لنینی حزب) از تا رو بود خرد

تا فتمه شریکند و در عین حال فراموش نمی کنند که این

حقایق به دست آمد هاید نیستند و در هر مرحله

و پیچ و خمی از راه بزرگ محتاج کاوش و ویرایش و سنجشی

د و باره است تا به تبعیت از منطق زندگی از توصیفی

گردد. باید چیز هائیکه پذیرفتنی نیست، اگر چه

مواظ "حکیمانه" و یا ایمان خطرناک عوام و عوام فریبان

باشد، از خود برانیم. این منطق حقیقی و غیر گانگتر

ما با نعو و لا یتفقیهی هر تشکیک انقلابی، مددین

و پهرولتری است. چهبسانهضتها که در نیمه راه

در ناتوانیهای خود فرورند و یا چون گمگرد هراهان

از جاد مثرقیخواهی و مردم دوستی کنار گرفته اند.

عقل بت شکن یاد را فغان در با جهان آکند مبهام

د برین وترسهای کهنسال وعادت فرسوده ایجاد

می گردد و صیقل می خورد. عتیقه فروشان و سمساران

ظالم بینان و دیگر مرده خوران، آنجا فرصت بروز

می بینند که سلطه عقل و طبع بت شکن سستی می گیرد.

نوبت کهنه فروشان در گذشت

نوفروشانیهو این بازار است

شما کار بزرگی را آغاز کرده اید که در صورت شکست

هم از اهمیت آن کاسته نمی شود. شکستن حصار

فولادین تفکر دیوان سالاری خود پیروزی بزرگی است.

شما تنهاد در صورتی واقعا شکست می خورید که به آنها

تبدیل شوید، خود آنها شوید و برای احیا همان

اند راس فکری چاوشی کنید. همان شیوه ها، همان

بند بازیه و ترفند ها، همان محدودیتها و نتیجه

همان انزوا و انعکاف در لاکد رسته خزه گرفته و در تحلیل

نهائی همان زرد روشیها که امید وارم از جان شما

دور باد. جوانان نه باید برای اینکه به آغوش پرمهر

رهبران راه یابند چون دستگوسفندان از درچه

آغل فریب به گذرند. سالکان و مواد یان حقیقی د یار

روشن آزاد فرد اضرت می خورند اما فریب نمی دهند.

شکست مهم نیست، حقانیت مهم است. ما پیکارمان

با لاهوردی ها و صفری هانیست چون اینگونه آدمکهای

کوکی، بی سجهوکارا کتر نتیجه طبیعی اجتماع بسته،

فقیر، بی فرهنگ و غیر متعادل هستند که در قالب

سیستمها و ماشینهای تولید برده بسادگی جا می

پردن

رها شدن برگرده باد است و

با بی ثباتی سیلاب و ارهاو برآمدن

به اعتماد استقامت بال های خویش؛

ورنه مسائلی نیست؛

پرنده نو پرواز

بر آسمان بلند

سرانجام

پرباز می کند.

جهان عوس را به قواره همت خود پریدن است،

آزادگی را به شهامت آزمون است و

رهائی را اقبال کردن

حتی اگر زندان

پناه این آشیانه است

و گرم جای بی خیالی سینه مادر،

حتی اگر زندان

بالش گرمی است

از بافه عنکبوت و تارک پيله

رهائی را شایسته بودن است

حتی اگر رهائی

دام پاشه و فرقی است

یا معبر پردرد پیکانی

از کمانی؛

وگرنه مسائلی نیست؛

پرنده نو پرواز

بر آسمان بلند

سرانجام

پرباز می کند.

گیرند، قالب تشنان در می آید. پیروزی برای آنها هیچ افتخار آفرین نیست که از اینگونه در جهان بسیارند. باید کمربین خواهی این وهنی که به ما رفته است، بست. باید بشریت را از این سیستمهای بیزار از بشر، بیزار کرد. گرمی باد من گرچه بر مراد رود

هو یا او بانگ : "اکنون عصر دیگری است"

- × مارکس لامپ الکتریکی ندیده است و انگلس هواپیما ، هیچکدام هم در چین نبوده‌اند .
- × رفرم جهت تکمیل کردن نظام سوسیالیستی است ، نه کوششی برای از بین بردن آن .

۱۹۷۸ این اصلاحات را اعلام نمود و بعد ها رفیق زائو زیانگ و من هم آنها را تأیید کردیم . موج اصلاحات اقتصادی با رفرم در ساختارهای سیاسی آغاز می‌شود . بدون رفرم در ساختار سیاسی ، نمی‌توان اصلاحات اقتصاد را پیش برد و باید آنها را نیمه کاره رها کرد . اقتصاد چین با اقتصاد کشورهای غربی متفاوت است . این دومی مستقل و غیروابسته است و دولت فقط می‌تواند توسط مالیاتها و قوانین روی آن تأثیر بگذارد . اما نزد ما واحدهای تولیدی زیر نظارت مستقیم ارگانهای دولتی قرار دارند . بدون رفرم در سیاست سازما - ندی ، اصلاحات اقتصادی ، دائما با معضلات حل نشدنی روبرو خواهند بود . سؤال : می‌توانید نقش ، اهداف و اقدامات اصلاحی را در عرصه سیاسی توضیح دهید ؟

هو یا او بانگ : رفیق تن سیائو پینگ معتقد است ، که ارگانهای مرکزی ، بعضی اختیارات را بیش از حد و بدون نرمش در دست خود متمرکز نموده‌اند . رفیق زائو زیانگ هوادار ساده کردن خصلت دولت و غیرمتمرکز نمودن قدرت سیاسی است . بنابراین ، هر دو و نظر متوجه مشکلات مربوط به عرصه‌های ارگان مرکزی و ادارهای منطقه‌ای می‌باشد . صد را ما تو هم در زمان خود ، تمرکز قدرت را ، بیش از حد متعارف نامید . او در مصاحبهای با "ادگار اسنو" خاطرنشان ساخت ، که ۴۸ ایالت آنروزی آمریکا ، با قدرت تصمیم‌گیری مستقل و مکفی ، قیاسا بسیار سریع‌تکامل می‌یابند . البته ما نمی‌توانیم الگوی آمریکایی را بطور کامل اختیار کنیم ، اما از آن می‌توان استفاده‌هایی برد .

دوم اینکه ، تا بحال بسیاری از واحدهای تولیدی بطور مستقیم زیر نظارت ارگانهای سیاسی قرار داشته‌اند . بنابراین دادن ناگهانی یک مدیریت مستقل به آنها ، ناکافی بوده و قادر نخواهد بود ، پویایی لازم را بوجود آورد . سوم اینکه ، این ساله ، تقسیم کار بین حزب ، دولت و نمایندگان خلق را نیز در بر می‌گیرد . جدایی کامل دستگاههای مختلف ، طبق الگوی غرب ، در اینجا ممکن نیست ، اما تقسیم کار خواست ماست . باید عرصه‌های مسئولیت حزب و دولت تحریف و عطلکرد هر یک بطور روشن تعیین گردد .

چهارم اینکه ، کنگره خلق و احزاب دیموکراتیک نیز مخاطب واقع شده‌اند و این کار با توجه به تکامل دیموکراسی سوسیالیستی صورت گرفته است . همکاری حزبی و مسئولین باید زیر کنترل خلق قرار گیرند . اعضای حزب و کادرهای رهبری ، که از کنترل توده‌های مردم سرایز زند ، اقدام غیرقانونی انجام دهند و یا اینکه مانع بازرسی کار شوند ، می‌توانند هر لحظه تحت پیگرد قضایی واقع شوند .

بنابراین رفرم برنامه ریزی شده‌ها برای ساختارهای سیاسی ، جهت تکمیل کردن سیستم سوسیالیستی است ، نه کوششی برای از بین بردن این سیستم . از عصر سوسیالیسم چندین دهه می‌گذرد ، اما این زمان در تاریخ بشریت ، لحظه‌ای بیش نیست . سوسیالیسم ، اشتباهات و بی‌نظمی‌های سیاسی هم مرتکب شده است . شاید بخاطر همین موضوع ، بعضی‌ها قابلیت عطلکرد سوسیالیسم را رد کرده و هرگونه قدرت حیات آنرا نفی می‌کنند . من چنین نظری ندارم . بخاطر اینکه سوسیالیسم چیز تازه‌ای است و بنابراین نواقص آن نیز اجتناب ناپذیر است . اگر اشتباهی صورت گیرد ، باید دوباره از نو آغاز کرد . بنظر من برای مثال اندیشه‌های لنین پراز زندگی است . او درست گفته بود که ما حماقت‌هایی را مرتکب خواهیم شد ، اما دلیلی برای ترس وجود ندارد . از خطاها می‌توان تجربه اندوخت و از نو شروع کرد .

سؤال : موانع اصلی اصلاحات را در کجا می‌بینید ؟
هو یا او بانگ : این موانع موجودند . آنچه که به وضعیت چین مربوط می‌شود ، نمی‌توان از یک اپوزیسیون سیاسی صحبت کرد . برنامه‌های روشنی هم از طرف نیروهای مخالف وجود ندارد ، یعنی چنین چیزی بعنوان سند موجود نیست . وضعیت کشور ما دائما بهبود حاصل کرده است ، توده‌های وسیع مردم اشتیاق نشان می‌دهند . بنابراین موانع در کجاست ؟ اولین مانع ، مشکل درک و فهم است ، به عبارت دیگر ، نیروی عادت‌ها . عادت‌های صدساله و الگوهای عمل بقیه در صفحه ۵

طی هفته‌های گذشته ، جمهوری خلق چین شاهد رویدادهایی بود ، که - نظر همه جهانیان را نیز بخود معطوف داشت . در خیابانهای شانگهای تظاهراتی از طرف دانشجویان این شهر بزرگ برگزار شد ، که بعد ها دامنه آن به شهرهای دیگر و از جمله پکن نیز سرایت نمود . این تظاهرات ، که در ابتدا دارای شعارهای عدالتا صنفی بود ، بسرعت ابعاد سیاسی بخود گرفت ، بطوری که طبق گزارشهای واصله توسط خبرگزاریهای خارجی ، خواست گسترش آزادیهای دیموکراتیک و پلورالیسم سیاسی در جمهوری خلق چین و همچنین تأمین آزادی مطبوعات و بیان ، توسط دانشجویان معترض ، صریحا بیان‌کشیده شد . در پکن ، دانشجویان طی تظاهرات خود ، حمایت خویش را از روند اصلاحات آغاز شده توسط "تن سیائو پینگ" اعلام داشتند . آنها ضمن به آتش کشیدن روزنامه‌های دولتی و پاره کردن روزنامه‌های دیواری ، که - ظاهرا مطالب تحریک آمیزی علیه حرکت دانشجویان نوشته بودند ، شعارهای تند و علیه برخی از رهبران چین ، که ظاهرا مخالف تحمیل روند نوگرایی و اصلاحات در کشورند ، مطرح نمودند .

این تظاهرات بلافاصله پیامدهای سیاسی خود را آشکار ساخت و تأثیر خود را بردستگاه رهبری چین نشان داد . "هو یا او بانگ" که از سال ۱۹۸۱ دبیرکل حزب کمونیست این کشور است ، از این سمت برکنار شد ، ولی در عین حال در ترکیب عالی‌ترین ارگان رهبری حزب باقی ماند . هو یا او بانگ به همراه تن سیائو پینگ مرد نیرومند چین ، از معماران و مبتکرین سیاست کنونی چین محسوب می‌شود . حیرت‌آور است ، که خود او در مصاحبهای که در زیر نظر خوانندگان می‌گذرد ، صریحا اعلام نموده بود که : "تعدادی از جوانان چین خواهان اصلاحات طبق الگوی غربند ، ولی چنین چیزی ممکن نیست" . بنابراین - این با توجه به چنین موضعی و همچنین پس از برکناری وی و تصریح تن سیائو پینگ برای تداوم بخشیدن به روند اصلاحات ، این جابجایی در محافل سیاسی جهان با شگفتی تلقی می‌شود .

خصلت و ماهیت حرکت‌های اعتراضی دانشجویان و پیامدهای ناشی از آن که به دگرگونی‌هایی در دستگاه رهبری چین انجامید ، هر چه که هست ، تظاهر دوپدیده جدید را در رابطه با این رویدادها نمی‌توان نادیده گرفت : اول ، سیاست پر انعطاف رهبران حزب کمونیست چین و نرمش فوق‌العاده دولت این کشور در قبال تظاهرات بود . مردم جهان دیدند ، که تظاهرات دانشجویی در فرانسه ، علیه رفتن خواسته‌های عدالتا صنفی ، چطور توسط پلیس این "مهدد مکرسی" بطور خشن سرکوب شد بطوریکه حتی یک قربانسی بجای گذاشت . تقریبا بطور همزمان تظاهرات دانشجویی در چین ، علیه رفتن داشتن شعارهای بعضی افراطی سیاسی ، با نرمش زیاد دولت و ارگانهای انتظامی چین روبرو گشت . دوم ، سیاست جدید وسایل ارتباط جمعی چین بود ، که علاوه بر منعکس نمودن جریانات در سطح کشور ، تصاویر بدیعی هم از این رویدادها به تمام جهان مخابره نمودند .

البته روند اصلاحات سیاسی و اقتصادی نزدیک به یک دهه است ، که در چین آغاز شده است ، ولی چنین روندی تاکنون بازتاب لازم را در نشریات میهن ما و بجزیره از آن نیروهای انقلابی چپ نیافته است . "پژواک" برای آگاهی بیشتر خوانندگان خود ، ترجمه مصاحبهای را که اخیرا از طرف روزنامه آلمانی "دی ولت" با هو یا او بانگ دبیرکل برکنار شده حزب کمونیست چین صورت گرفته و از آنجا که این مصاحبه روشن کننده زوایای زیادی از روند اصلاحات کنونی چین و سیاست رهبران این کشور است ، از نظر خوانندگان می‌گذراند . تاریخ انجام این مصاحبه ، نوامبر ۱۹۸۶ است .

سؤال : رابطه اصلاحات را در عرصه‌های سیاست و اقتصاد چگونه می‌بینید ؟
هو یا او بانگ : اصلاحاتی که یاد کردید ، متوجه سیستم سیاسی نیست ، بلکه رفرم در ساختار است . سیستم سوسیالیستی ، دستاورد دهها سال مبارزه خلق چین است . بنابراین اصلاحات جاری در چین ربطی به نفی این سیستم ندارد . در ضمن این اصلاحات به تازگی آغاز شده‌اند . رفیق تن سیائو پینگ در سال

"اکنون عصر دیگری است"

بقیه از صفحه ۴

همیشگی، واکنش مشروطی را بوجود می‌آورد. لنین نیروی عادت‌ها را نیروی وحشتناکی می‌نامید. چینی‌ها آنرا پدیده‌ای می‌دانند، که تفکر را منجمد و در کشورهای کوچک محبوس می‌کند. اینکه "قدیمی‌ها تجربه دارند، بگذارند - قدیمی‌ها کارها را انجام دهند"، یک داوری بسیار غلط است. گورباچف اخیرا اعتراف کرد، که رفرمها بخوبی پیش نمی‌روند. رفرم‌های ما با اینکه ۸ سال بیشتر از عمر آنها نمی‌گذرد، تاثیرات خود را به وضوح نشان می‌دهند. طبیعی است که تعداد محدودی از جوانان ما دازای این نظرند، که رفرم باید رادیکال و ضروری انجام شود. آنها معتقدند، که ما باید طبق الگوی غرب عمل کنیم. البته چنین چیزی ممکن نیست.

همچنین مقاومت‌هایی علیه اصلاحات از طرف افرادی وجود دارد که حیطة قدرت آنها خدشه دار شده است. قدرت بعضی از کادرهای حزبی خیلی زیاد است. آنها امروز چشم بسته دستوراتی می‌دهند و فردا عکس آنرا می‌گویند. آنها بعضا حتی از برکناریشان از مسئولیت نفع مادی می‌برند. به نظر من، منافع شخصی باید نسبت به منافع دولت در درجه دوم قرار گیرد، فرد باید در خدمت جمع باشد. البته ما فکر نمی‌کنیم که تعداد این افراد زیاد باشد. آنها در مقامهای خیلی بالا و در همه موقعیت‌ها نیز قرار ندارند. این شایعات خارجی، که در حزب کمونیست چین، یک فراکسیون طرفدار اصلاحات و یک فراکسیون محافظه کار وجود دارد، بی‌پایه و اساس است.

سؤال: کدام سنن چینی و شیوه‌های تفکر را برای اصلاحات لازم و کدام را غیر لازم می‌دانید؟ کدام آنها ایجادکننده موانع هستند و این موانع را چگونه می‌توان از پیش پای برداشت؟

هو یا او بانگ: یکی از سنتهای خوب برای اصلاحات، نیروی ذخیسه قدرتمند است. صد مائو در آن هنگام، کوشش و شجاعت خلق چین را برای مبارزه تا پیروزی، از سنن مثبت ما نامید. خلق چین توانست بر سه کوه پر قدرت و نیرومند غلبه کرد (امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه‌داری بورژوازی). اصلاحات فعلی در مقایسه با آن تهای بیش نیست، اما پیروزی بر آن هم نیاز به شهامت دارد. خلق چین می‌دانند که باید فرابگیرند. در ابتدا از غرب، بعدها از ژاپن یعنی از کاپیتالیسم آغاز کردیم، اما نتایج، قابل استفاده نبودند. زیر شلیک توپ انقلاب اکتر، ما شروع به یادگرفتن از خلق روسیه و استالین کردیم. در این رابطه، اشتباهات زیادی هم مرتکب شدیم. امروز باید از تجربیات خودمان بیاموزیم.

این ادعای مضحک، که چینی‌ها قابلیت پیشرفت ندارند، هنوز یک تحلیل بد حکراست. واقعیت این است که چین تاکنون یکسری پیشاهنگان برجسته عرضه کرده است. یکی از آنها مائو بود، که البته این مساله شامل سالهای آخر او نمی‌شود. سنت‌ها و شیوه‌های تفکر ضد اصلاحات، در درجه اول، بقایای مسموم‌کننده تفکر فئودالی و پد رسالاری هستند.

در مرحله دوم، باید از تاثیر تفکر دهقانان و تولیدکنندگان کوچک و بسی - انضباطی و تصورات نادرست و یکنواخت آنها نام برد. اما، امروز حتی نمی‌توانیم یک دقیقه وقت تلف کنیم.

سومین نکته، تاثیر منفی سرمایه‌داری یعنی آن پدیده‌هایی است که طی صد سال گذشته از طرف غرب به ما تحمیل شده است. ما صریحا اعلام می‌کنیم، که سرمایه داری غرب در عین حال که برای ما نکات مثبتی بهمراه داشته، ولی همچنین نکات منفی هم بیار آورده است.

سؤال: آیا ضرورت یک رفرم را در حزب نیز می‌بینید؟

هو یا او بانگ: رفرم‌های جاری، شامل حزب نیز می‌شود. همانطور که رفیق تن سیانوینگ تصریح نموده، ما می‌خواهیم نقش رهبری‌کننده حزب را حفظ کنیم، ولی در عین حال آنرا بهبود بخشیم. این موضوع هم به اندیشه‌های ما توشه دون بر می‌گردد. ما تو اینطور فرمولبندی کرده بود: "اگر بر چهره کسی غبار نشسته باشد، باید هر روز آنرا بشوید. باید هر روز با او در ساره پاکیزگی صحبت کرد." در جریان اصلاحات سه ساله حزب، ما توانستیم موفقیت‌های بزرگ نسبی کسب کنیم. در ماه فوریه و مارس آینده، این روند به پایان خواهد رسید و ما نتایج تصفیه در صفوف حزب را اعلام خواهیم کرد. این کارزار نیز خود به معنی کامل کردن حزب است.

در زمینه‌های ساختار سازمانی، شیوه کار و انضباط، اصلاحاتی انجام خواهد گرفت. ما سند می‌توان گفت که ۷ یا ۸ سال از عمر اصلاحات در حزب می‌گذرد و ما طی این مدت "هر روز صورتمان را می‌شویم". شما حتی می‌بینید که افرادی از پستهای عالی برکنار شده و تحت پیگرد قانونی نیز قرار گرفته‌اند.

سؤال: نقش اتحادیه‌های کارگری چین را در آینده چگونه می‌بینید؟ هو یا او بانگ: سؤال جالبی است. تاریخ اتحادیه‌های کارگری چین - اتحادیه‌های کارگری اروپا متفاوت است. کارگران اروپایی سنن چشمگیری دارند. طبقه کارگر اروپا، از حدود صد سال پیش شروع به سازماندهی خود نمود، تا بتواند منافع خود را نمایندگی کند. اما طبقه کارگر چین تحت وضع دیگری عمل نموده است. او همیشه زیر فشار اختناق بوده است. او حقوق تشکل و ائتلاف نداشته است. بعدها "اتحادیه‌های کارگری زرد" بوجود آمدند، که البته نتوانستند نفوذی در میان کارگران پیدا کنند. بنابراین سنن اتحادیه‌های کارگری در واقع تحت رهبری حزب کمونیست چین شکل گرفته‌اند. طبعا نظرات مستقلی هم در میان آنها رشد نکرده است، چون حزب نگران بود که مبادا کارگران از رهبری آن سرپیچی کنند. من با شما موافقم که اتحادیه - های کارگری ما در دفاع از حقوق و منافع کارگران نقش چندانی نداشته‌اند. با این حال آنها بعضا در خدمت منافع کارگران، کارهایی کرده‌اند و واقعا در زمینه حفاظت کار و حقوق اجتماعی، بازه‌هایی داشته‌اند. اما آنچه که مربوط به این سؤال است، که این کار را چگونه می‌توان بهبود بخشید، باید بگویم که حزب می‌باید به اتحادیه‌های کارگری اعتماد کند و حل مشکلات پدید آمده را به عهده خود آنها بگذارد. حزب نباید در کار آنها دخالت کند.

سؤال: آینده تکامل اقتصاد فردی و خصوصی چگونه خواهد بود؟ شما استخدام نیروی کار را برای این عرصه‌ها چگونه می‌بینید؟ آیا در این رابطه مدل "ون تسو" با بیش از ۵۰ درصد اقتصاد فردی و خصوصی، الگوی تکامل آتی چین خواهد بود؟

هو یا او بانگ: اقتصاد فردی، برای اقتصاد سوسیالیستی نقش مطلقا مکمل غیرقابل اغماضی را بازی می‌کند، که تاثیرات مثبت زیادی بر روی اقتصاد دولتی و کیفیت زندگی انسانها می‌گذارد. ما برای دوره‌ای نسبتا طولانی، قادر به صرف نظر کردن از آن نیستیم. سهم واحدهای تولیدی خصوصی بزرگ نیست؛ سرمایه‌گذاری آنها از آن هم ناچیزتر است. باید در آینده این سهم را افزایش داد. اما، این به هیچ عنوان از اقتصاد جمعی و دولتی، پیشی نخواهد گرفت.

در بعضی موارد، طی یکسال، برای صاحبان این واحدها، سودی معادل ۳۰۰ هزارین حاصل می‌شود. این مبلغ برابر است با حقوق سالانه رئیس جمهوری آمریکا. اما تعداد اینچنین افراد در چین خیلی ناچیز است و شاید از منشی تجاوزکنند. اما درآمدهای بالای حد متوسط، برای ما تولید اشکال می‌کنند و بنابراین باید دنبال ابزار و راههایی برای حل آنها گشت. اقدام‌های جداگانه کافی نیست. ما در فکر بالا بردن مالیات برای اینچنین موارد هستیم. ما برای مصرف‌آموزهای شخصی گذاشتیم و اجازه نمی‌دهیم که از یک تناسب لازم فراتر رود.

بعضی از واحدهای تولیدی خصوصی را دولت با وامهای خود احیا نموده است. این واحدها را می‌توان در صورت نیاز، دویاره به واحدهای اشتراکی بدل کرد. در این بین کسانی هم دارای شناخت و قابلیت هستند، که می‌توانند به مقام مدیری یا ریاست کارخانه برسند. اسسال و سال آینده باید راههایی پیدا کنیم، که اقتصاد خصوصی را در مسیر مناسب تری هدایت کنیم. هم اکنون در حزب بحثهایی بین اقتصاد دانان در جریان است. که آیا استخدام بیش از ۷ کارگر را می‌توان استثنای ناچیز یا خیر. من شخصا علاقه زیادی به این بحثها ندارم. بنظر من استخدام کنونی کارگران توسط کارفرمایان خصوصی در هر حال با چنین کاری در جامعه کهن متفاوت است. البته ما اعتقاد هم نداریم که در این رابطه هیچ استثنای وجود نمی‌آید. در واقع مارکس تئوری خود را بر پایه مناسبات اجتماعی بیش از صد سال پیش در اروپای غربی استوار کرده است. مارکس هیچگاه یک لامپ الکتریکی ندید و انگلس هم هیچ هواپیمایی، هیچکدام هم در چین نبودند. اکنون عصر دیگری است.

سؤال: مناسبات کنونی چین را با اتحاد جماهیر شوروی چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مرکز ثقل سیاست خارجی چین را در رابطه با سیاست بین‌المللی صلح و خلع سلاح در کجا می‌بینید؟

در مورد مناسبات چین و شوروی، چند روز پیش وزیر امور خارجه ما اظهار نظر کرد. ما امید داریم آنها وضع خوبی داشته باشند. امید داریم که دولت و خلق شوروی خوشبخت باشند. دوم اینکه ما خواهان روابط حسن همجواری با اتحاد شوروی هستیم. چین و شوروی دارای ۷۳۰۰ کیلومتر مرز مشترک هستند، طولانی‌ترین مرز مشترک در جهان. آرزوی سوم ما این است، که

بیاد روزا و کارل

روز ۱۵ ژانویه، توده‌ایهای مبارز در برلین غربی، همراه با دیگر نیروهای چپ و مترقی، با حضور و شرکت در میتینگ که بخاطر بزرگداشت سالروز قتل روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت در برلین غربی برگزار کردید، یکبار دیگر خاطره این دو مبارز سترگ جنبش کارگری و کمونیستی را گرامی داشتند. در روزهایی که دیکتاتوری، اختناق و کشتار ناشی از جنگ در ایران بیداد می‌کند و رژیم هر صدای مخالف را در هر گوشه‌ای، سرکوب می‌نماید زندگی و مبارزه این دو رهبر برجسته جنبش جهانی کارگری، در راه صلح و دموکراسی، بسی آموزنده است.

آموزه‌ها پس از تجربه‌های غنی و گراند ر جنبش جهانی کمونیستی در امر صلح و جنگ، دموکراسی، اندیشه‌های روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت، جذابیت ویژه‌ای بخود می‌گیرند. روزا که در طی زندگانی خود، با پوست و گوشت "دیکتاتوری" را تجربه کرده بود، دمی از مبارزه در راه آزادی و دموکراسی باز نایستاد. روزا آزادی و رعایت دموکراسی را نه تنها برای کمونیست‌ها بلکه برای دگراندیشان نیز ملزم می‌دانست. اود را این راستا می‌نویسد: "آزادی برای طرفداران حکومت، برای تنها اعضای یک حزب اگرچه با اعضا بسیار هرگز به معنای آزادی نیست.

آزادی، همیشه به معنای آزادی برای دگراند - یشان می‌باشد. این امر نه به خاطر تعصب برای بدست آوردن "عدالت"، بلکه بیشتر به این دلیل است که همه سلامت، پاکی و زنده بودن آزادی سیاسی وابسته به آزادی دگراندیشان بوده و اگر "آزادی" تبدیل به یک امتیاز گردد تاثیر خود را از دست خواهد داد.

اکنون صحت و درستی این نظریات در سراسر جهان، اثبات گردیده است. تجربه نشان داده است که عدم رعایت دموکراسی، زیانهای غیرقابل جبرانی ببار خواهد آورد.

نظریات روزا در رابطه با دموکراسی پرلتری یا دیکتاتوری پرلترانیز هنوز به قوت خود، باقی است. او می‌نویسد: "دیکتاتوری، آری! اما این دیکتاتوری در چگونگی بکاربردن دموکراسی، معنی پیدا می‌کند و نه در نایب‌بودن کردن آن. پرلترانیا، هنگامی که به قدرت می‌رسد، می‌بایستی به اقدامات سوسیالیستی پیگیرانه، دست یازد." این مسئله برای روزا به معنی اعمال دیکتاتوری پرلترانیست است. در این رابطه، وی اضافه می‌کند که این دیکتاتوری "طبقه" است و نه دیکتاتوری یک حزب و یا یک گروه. "دیکتاتوری طبقه، یعنی شرکت هر چه گسترده‌تر توده‌های مردم در یک دموکراسی نامحدود" که از طریق "آزادی مطبوعات و اجتماعات" تضمین می‌گردد.

دارل لیبکنشت در جریان مبارزه علیه جنگ و اپورتونیسم حزب سوسیال دمکرات، پس از آشنائی پیدا کرد. از آن هنگام، تا روز قتل ناچوانمردانه شان از سوی دولت بورژوازی آلمان دست از مبارزه در راه آرمانهای والایشان برنداشتند آنها دوشادوش یکدیگر علیه جنگ و گرایشات ناسالم در درون جنبش کارگری، یعنی دفاع اکثر احزاب سوسیال دمکراسی اروپا از بورژوازی خود در قبال جنگ و با این بهانه که مخالفت با جنگ به انزوای سیاسی خواهد انجامید، دمی از مبارزه باز نایستادند. در راه‌های به احزاب سوسیال دمکرات اروپا که اعضای روزا و کارل را نیز دربر داشت، آنها مواضع خود را از سیاستهای راست و اپورتونیستی، جدا کرده و تمام تلاش خود را معطوف به امر "انقلاب" نمودند. در پی این تلاشها و اوج‌گیری مبارزات انقلابی، رژیم کسه پایه‌های حاکمیت ضد مردمی خود را در خطر می‌دید، ابتدا کارل و روزا را دستگیر کرده و دو روز بعد در روز ۱۵ ژانویه ۱۹۱۹، آنها را بطور بی‌شرمانه‌ای با اجرای این ناپیشانه، و فوج که گویا هم روزا و هم کارل، قصد گریز داشته‌اند، به قتل رساند و سپس جسد آنها را در یکی از کانالهای شهر برلین بنام کانال لندور انداختند. خاطره تابناک روزا و کارل از اذهان توده‌های زحمتکش آلمان و جهان، هیچگاه زودوده نخواهد شد.

اعلامیه‌های اردو انشجویان مسلمان مبارز

اخیرا اعلامیه‌هایی به اعضا "دانشجویان مسلمان مبارز" بدستمان رسیده که طبق اخبار رسیده از ایران در دانشگاه‌های کشور پخش شده‌اند.

در یکی از اعلامیه‌ها با عنوان "بیاد طالقانی" و بتاریخ ۱۰ شهریور ۶۵ پس از مطالبی در مورد شخصیت و نظرات اجتماعی - سیاسی آیت الله طالقانی از جمله آمده است: "آنان که به مجاهدتهای طالقانی و ایمان و اخلاص و صداقت وی ارج مینهند، در برابر مسئولیتهای بزرگی که آنان را بسوی خود می‌خوانند، باید چون او، خود را آماده تحمل همه نوع ضربات و مصائب بنمایند، و از زندان و شکنجه و تبعید و اهانت و بی‌حرمتی نهراسند و بدانند که این مصائب و لطمات بهره همه مبارزین راه آزادی و قسط و عدالت است.

طالقانی یک لحظه سکوت در برابر ظلم و بیعدالتی را روا نمی‌دانست و در این مبارزه برای آزادی و استقلال و عدالت هرگز به تردید نمی‌افتاد. آنان که از این مسئولیت‌شانه خالی می‌کنند اگر از روی جهل و بی‌خبری و ترس یا سرکشتگی نباشد، مسلما از موضع مصلحت‌طلبی و سازش‌با استبداد و مطلق‌العنانی و جباریت و بیدادگری است. بگوئیم چون او در مبارزه برای آزادی و عدالت، مخلص می‌گیرد و بی‌گسیر و مقاوم باشیم.

در یکی دیگر از اعلامیه‌ها که بتاریخ مهرماه

و دانشگاه و ...

"رسمیت یافتن بی‌عدالتی و تبعیض در سطحی گسترده و زیر پانهاد شدن اصل اسلامی تساوی در استفاده از امکانات عمومی جامعه"، "تحمیل نهاد تفتیش عقاید که تحت عنوان کمیته انضباطی" مروج خبرچینی و جاسوسی است ...

در اعلامیه دیگر بتاریخ ۱۶ آذرماه و بمناسبت روز دانشجویان می‌خوانیم:

"در شرایطی روز دانشجویان گرامی می‌داریم که جنبش دانشجویی میهن ما یکی از دشوارترین و سهولت‌ترین دورانهای خود را می‌گذرانند، دورانی که مشخصه اصلی آن انفعال و یأس و سرخوردگی و گوشه‌گیری از یکسو و جمع‌بندی و عبرت‌اندوزی و کسب تجربه از سوی دیگر است. در گذشته‌های نه چندان دور، حضور نیروی پرتوان و پیشتاز دانشجویی در پیشاپیش حرکت‌های سیاسی و آزاد ییخش ملت ایران همچون گوهری پرفروغ بر تارک تاریخ سراسر قیام و مبارزه مردم میهنان می‌درخشید و پیام امید و آزادی را در گستره سینه‌های دردمند می‌پراکند."

در این اعلامیه که مسموم شدن فضای سیاسی کشور، سیاستهای ضد ملی و فرهنگی حاکمیت، انقلاب فرهنگی و تعطیلی سه ساله دانشگاهها و "حاکم شدن معیارهای کهن و مغایر با اهداف انقلاب و ارزشهای اصیل اسلامی" برداشته‌ها از جمله عوامل وقفه و رکود در جنبش دانشجویی ذکر شده، گفته می‌شود: "این خود دانشجویان هستند که باید بر جو ارباب و خشونت‌فائق آمده و با فروریختن ترس و یأس یکبار دیگر برای احقاق حقوق صنفی و سیاسی خویش قد برافرازند ..."

۱۳۶۵ و بمناسبت آغاز سال تحصیلی جدید منتشر شده است، گفته می‌شود: "سال تحصیلی جدید را در شرائطی آغاز می‌کنیم که میهنمان همچنان با ناپساامانها، بحرانها و دردهای فراوانی دست‌به‌گریبان است. در حالی که تنها هفت سال از انقلاب خونینمان می‌گذرد، جای دانشگاه خاطره‌یاران شهیدان را تداعی می‌کند.

دانشگاه همانند سایر ظمروها، از یورش سپاه سیاهی و جهل در امان نمانده است. توطئه‌های که برای بدست گرفتن انحصاری قدرت و خاموش ساختن فریاد نیروهای آگاه جامعه تحت عنوان انقلاب فرهنگی بر دانشگاه تحمیل شده به چنان نتایج شوم و ناگواری منجر شده است که حتی بسیاری از آنانکه آگاهانه یا ناآگاهانه در اجرای آن ایفای نقش کردند نیز حاضر به پذیرش مسئولیت آن نمی‌باشند.

این اعلامیه برخی از پیامدهای این حرکت ارتجاعی را چنین شرح می‌دهد:

"طرح سیاستزدانی در دانشگاهها" و اخراج و دستگیری بسیاری از "نیروهای صدیق و مبارز دانشگاهی و صاحبان اندیشه‌های مستقیم" تلاش حاکمیت برای ترویج و حاکم کردن یک تفکر فشری و کینه پراند پشه‌ها و مناسبات در درون دانشگاهها، "سرکوب حرکت‌های فکری و فرهنگی مستقل دانشجویی" و "یکتازی انجمنهای اسلامی و سایر نهادهای وابسته به حاکمیت"، "تنزل فاحش سطح علمی، فرهنگی و اخلاقی جامعه

نیکاراگوئه: قانون اساسی جدید

× پلورالیسم سیاسی و عدم تعهد در سیاست خارجی، از پایه‌های قانون اساسی جدید

× گسترش دموکراسی، همزمان با مبارزه قاطع علیه ضدانقلاب.

هفت سال و نیم پس از سرنگونی دیکتاتوری سوموزا، نیکاراگوئه دوباره صاحب قانون اساسی شد. قانون اساسی جدید، که کار تدوین آن از دو سال پیش شروع شده بود، هفته گذشته، با موافقت اکثریت قاطع نمایندگان پارلمان نیکاراگوئه و پس از امضای دانیل اورتگا، رئیس‌جمهوری در زیر آن، به تصویب رسید. در حالی که کشور تحت محاصره اقتصادی امپریالیسم آمریکا قرار دارد و از طرف دولت ریگان همین اواخر یک کمک ۱۰۵ میلیون دلاری نظامی و نقدی به ضد انقلابیون و باندهای مسلح وابسته به دیکتاتور سابق شده است، تصویب قانون اساسی جدید را می‌توان گام مهمی در جهت تثبیت وضع داخلی نیکاراگوئه ارزیابی نمود.

از ۹۵ نماینده پارلمان، ۸۶ نفر به قانون اساسی جدید رای مثبت دادند و این به آن معنی است، که اکثریت بزرگ اپوزیسیون موجود در پارلمان نیز با آن موافقت کرده‌اند. مخالفین در پارلمان، نمایندگان "گروه مارکسیستی-لنینیستی ام. پی. آ." بودند، که همکاری با بورژوازی لیبرال را مغایر اصول مورد اعتقاد خود می‌دانستند. همچنین جناح راست "حزب محافظه کار دموکرات" نیز با قانون اساسی جدید مخالفت کرد. ولی مخالفین روی هم، اقلیت ناچیزی را تشکیل می‌دادند.

از ماه‌های پیش، جدلهای بحث‌های زیادی بین ساندینیست‌ها و اپوزیسیون داخل پارلمان بر سر محتوای قانون اساسی جدید در گرفته بود. ساندینیست‌ها خواهان تثبیت قدرت خویش و تحکیم پایه‌های انقلاب بودند و اپوزیسیون داخل پارلمان کوشش زیادی می‌کرد، که قانون اساسی جدید، الکویی از قوانین اساسی موجود در کشورهای غربی باشد. همچنین بر سر دو موضوع: امکان انتخاب مجدد رئیس‌جمهوری و اینکه آیا نام ارتش نیکاراگوئه "ارتش ساندینیستی خلق" باقی‌ماند یا نه و این ارتش چه جایگاهی داشته باشد، تا روزه‌های آخر، اختلاف نظر وجود داشت. سرانجام پس از مدت‌ها کشمکش، اپوزیسیون بخاطر نقش ویژه‌ای که همیشه رئیس‌جمهوری در تاریخ نوین نیکاراگوئه داشته است، به این موضوع که رئیس‌جمهوری، امکان انتخاب مجدد توسط اکثریت ساده پارلمان را داشته باشد، تن داد. ساندینیست‌ها هم در عوض موافقت کردند که "ارتش خلق" از نظر جایگاه اجتماعی زیر دست پارلمان باشد و قوانین مربوط به قوای نظامی، توسط نمایندگان صلاحیتدار پارلمان وضع شود. در عین حال در قانون اساسی تازه: پلورالیسم سیاسی، سیستم اقتصادی مختلط

و سیاست خارجی استوار بر عدم تعهد کشور، تصریح شده است. نمایندگان اپوزیسیون داخل پارلمان در خاتمه معتقد بودند که: "قانون اساسی جدید، بهترین قانون اساسی قاره آمریکا نیست، ولی بدترین آنها هم نیست." اینکه دولت ایالات متحده آمریکا، قانون اساسی جدید را "ماسک تازه‌ای بر چهره رژیم توتالیتر نیکاراگوئه" خواند، به عقیده ناظران سیاسی، زیاد غیرمترقبه نبود، ولی اینکه این قانون اساسی با چنین آرای به تصویب نیروهای سیاسی مختلف رسید، تعجب محافل سیاسی جهان را برانگیخت. در عین حال، با اینکه در قانون اساسی جدید، بندهای زیادی برای بسط و گسترش آزادی‌های دموکراتیک در کشور در نظر گرفته شده است و حتی به کمیونیسم در پارلمان وظیفه داده شده، که هر چه زودتر طرحی را برای غنای عمومی زندانیان سیاسی آماده کند، بخاطر حساس بودن لحظه کنونی، دانیل اورتگا در اولین سخنرانی خود پس از امضای قانون اساسی جدید، مدت "وضعیت اضطراری" را در کشور تعدیل کرد و صریحاً اعلام داشت، که با کمک‌های بیش از ۱۰۰ میلیون دلاری اخیر کاخ سفید به ضد انقلابیون نیکاراگوئه، هنوز تمام نقاط کشور "منطقه جنگی" محسوب می‌شود.

پاکسازی در ارگانهای امنیتی و انتظامی اتحاد شوروی

هفته گذشته، در چارچوب پاکسازی و تصفیه ارگانهای دولتی اتحاد شوروی، برای اولین بار تعداد زیادی از افسران امنیتی اتحاد شوروی، از طرف "چیریکف" رئیس‌کارگه. پ، به "سوء استفاده از پستهای خود" و "اختلاس" متهم و متعاقب آن از کار برکنار شدند. چیریکف، پس از این اقدام، افسران یاد شده را به پیگرد و کیفر قانونی تهدید نموده و انجام "اقدامات مخفی جهت حفظ قانونیت ارگانهای امنیتی" را وعده داد. به این ترتیب، روند گسترش اصلاحات و نوگرایی در اتحاد شوروی، بسیاری اولین بار اثرات خود را در پاکسازی عالی‌ترین ارگان امنیتی این کشور - که تا کنون بی‌عیب و نقص خوانده می‌شد - نشان داد. در عین حال برای اولین بار از طرف یکی از مقامات عالی‌رتبه کشور، نسبت به خلفا ریهایی این ارگان امنیتی، انتقاد علنی بعمل آمد.

بدنیال این واقعه، "الکساندر ولاسوف" وزیر داخله اتحاد شوروی، شروع پاکسازی همه جانبه و گسترده‌ای را در صفوف پلیس انتظامی شوروی اعلام کرد. او در نشریه سازمان جوانان حزب "کسومولسکایا پراودا" خاطر نشان ساخت که: "در دستگاه انتظامی اتحاد شوروی، افراد وجود دارند، که لیاقت چنین شغلی را ندارند و شایسته اعتدال دولت نیستند، آنها حتی مستوجب کیفر قانونی می‌باشند." و لاسوف اضافه نمود: "برای بهبود کار دستگاه پلیس، از این پس در انتخاب و اوظیفه‌ی جدید، سختگیری بیشتری بعمل خواهد آمد و هر اقدام غیرقانونی توسط افراد این دستگاه، با مجازات قانونی

لازم روبرو خواهد شد." او همچنین در چارچوب انتقاد به کار دستگاه انتظامی، آنرا به "کم‌کاری و سهل‌انگاری در مبارزه علیه مواد مخدر، فحشا و قاچاق، ارز خارجی" متهم نموده؛ و افراد زیادی از دستگاه پلیس را "همدست باندهای جنایی" و "رشوه‌گیر آنها" نامید.

دگرگونی تازه در رهبری حزب کمونیست قزاقستان

بدنیال فروکش نمودن ناآرامی‌های جمهوری قزاقستان شوروی، که خبر آن در شماره پیش "پژواک" درج شده بود، اولگ میروشکین "دبیر دوم حزب کمونیست این جمهوری از مسئولیت معاف و بجای او "کوشاف" که یک قزاق است، به این سمت گمارده شد. "کنادی کولبین" دبیر کل جدید حزب کمونیست قزاقستان، که در چارچوب نوگرایی در حیات حزب، بجای "دین محمد کونایف" انتخاب شده بود، مبارزه شدیدی را علیه فساد و ارتشاه در این جمهوری اعلام نموده است. به گزارش خبرگزاری تاس، کولبین اخیراً به مسئولین حزبی شدیداً حمله کرد که "بجای ضوابط در صفوف حزب، روابط را حاکم کرده‌اند و پستهای عالی به عوض دادن به افراد صلاحیتدار

بین افراد فامیل و آشنایان تقسیم می‌شود." نشریه "کسومولسکایا پراودا" ارگان سازمان جوانان کسومول، طی مقاله‌ای، علاوه بر اینکه بر سیاست اصلاحی کنونی میخائیل گورباچف صحنه گذارده و تداوم آنرا مورد تأکید قرار داد، برای اولین بار گزارش فصلی از ناآرامی‌های جمهوری قزاقستان منتشر ساخت و طی آن مسئولین بوروکرات و فاسد حزبی را به تحریک احساسات ناسیونالیستی جوانان، متهم ساخت. به گزارش خبرگزاری تاس، در جریان ناآرامی‌های اخیر در آلتای، یک پلیس توسط "عناصر ناسیونالیست" به قتل رسیده است. هفته گذشته محاکمه چند تن از مهره‌های اصلی ایجاد اغتشاشات در آلتای آغاز شد.

اعاده حیثیت از نویسنده

"دکتر ژبواگو"

در چارچوب سیاست فرهنگی نوین اتحاد شوروی، هفته گذشته کمیسیون ویژه‌ای که از طرف "کانون نویسندگان و هنرمندان اتحاد شوروی" مسئول رسیدگی به آثار "بوریس پاسترناک" نویسنده انتقادی نامور و تبعیدی این کشور شده بود، از او که خالق اثر معروف "دکتر ژبواگو" است، اعاده حیثیت کامل به عمل آورد.

تجارت با اعضای بدن کودکان!

اوایل ژانویه، لئونارد و ویلدا، رئیس سابق اداره خدمات اجتماعی هند وراس اعلام کرد که: "خارجیان زیادی به هند وراس می‌آیند تا کودکان ناض‌العضورا بفرزند خواندگی ظاهری بپذیرند تا با اعضای بدن آنها، دست به تجارت و سوداگری بزنند." از جمله بدین گونه که "چشم‌ان کودکان

تجارت با ...
هند و روسی را با عمل جراحی درمی‌آوردند تا بسه
کودکان دیگری که آن نیاز داشتند، بدهند.
خانپوکیل سان پد روسولا اعلام کرد که: "در
رسوایی تجارت کودکان هند و روسی، دستگاه
قضایی تاکنون هیچ کاری نکرد موصاحتمالاً نیز هیچ
کاری نخواهد کرد، زیرا تا جرین کودکان از نفوذ
فراوانی برخوردارند."
در این میان، میریام د آشکونا، رئیس کنونی
اداره خدمات اجتماعی و همسر رئیس جمهور،
داده‌های ویله‌دا را که در دسامبر گذشته اعلام
کرد بود، رد کرد و میگوید خواند.
هم‌اکنون علیه یکنزد سوداگر، الو دیو مک دموت
دادگاهی در جریان است.

در ۲۲ دسامبر سال گذشته، کشف گردید که این
زن، در کوما، ۳۰ کیلومتری شمال سان پد روسولا،
۱۳ کودکی را در راه اصطلاح "خانه‌های پروردن"،
جایی که آنها می‌بایست جاق و چله‌گردند، نگهداری
می‌کرده‌است، تا اینکه بعداً برای فرزند خواندگی
به خارج سپرده‌شوند.

آنگونه که خانم وکیل سان پد روسولا می‌گوید
در این مورد و در موارد دیگر نیز، به دستگاه قضایی
به اندازه کافی مدارک برای شکایت به خاطر
"تصاحب غیرقانونی کودکان خردسال" ارائه
گردیده که بهر حال از سوی قاضیان نادید گرفته
شد است.

آنچنان که روشن گردیده‌است، وکیلان زیادی
وجود دارند که به مادران بیچاره می‌پناه ۳۰۰ دلار
داد تا کودکانشان را برای فرزند خواندگی به‌تاجران
بسپارند. حتی، این مقدار، کمتر از ده درصد آن
مبلغی است که وکیلان از خانواده‌هایی که برای
حصارف خصوصی خود، کودکان را به فرزند خواندگی
قبول می‌کردند، دریافت می‌داشتند.

جنایت تازه عمال رژیم در خارج

علی اکبر محمدی که از نیمه‌های سال پیش
بعنوان پناهنده سیاسی، همراه با خانواده خود
در آلمان غربی بسر می‌برد، روز جمعه ۱۷ ژانویه
در هامبورگ، هنگامی که فرزندش را به کودکستان
برده و در حال بازگشت بود، مورد سوء قصد و
نفرتوریست قرار گرفت و جان سپرد.

علی اکبر محمدی، سرخپان پیشین رئیس مجلس،
هاشمی رفسنجانی بوده‌است. وکیل محمدی یک
روز پیش از ترور وی، مورد تهدید قرار گرفت.
تهدید کنندگان گفته بودند که محمدی زنده
از آلمان خارج خواهد شد. تردیدی نیست

اکنون عصر ...

بقیه از صفحه ۵
مناسبات با اتحاد شوروی عادی شود. در مقابل
این امر سه مانع وجود دارد. امیدواریم که
اتحاد شوروی بطور واقعی برای برطرف کردن
این موانع کوشش کند. خصوصاً در مورد مسأله
کامپوتیا. مسأله مربوط به خاک بیگانه است.
نباید کشورهای دیگر را اشغال کرد. چطور می
تواند یک کشور سوسیالیستی مانند ویتنام، یک
سرزمین دیگر را اشغال کند؟ بیش از ۹۵ درصد
مردم جهان چنین مسأله‌ای را رد می‌کنند.

چهارم اینکه در عین حال که ما خواهان دوستی
و مناسبات حسن همجواری با اتحاد شوروی هستیم
ولی اتحادی مانند دهه ۵۰ را ناممکن می‌دانیم.
این دوره تاریخی به گذشته تعلق دارد. ما
تصمیم گرفته‌ایم غیرمتعهد باشیم. مرکز شغفل
سیاست صلح و خلع سلاح بین دو قدرت بزرگ
قرار دارد. ما در این میان، تنها ناظریم،
اگر آنها شروع به خلع سلاح کنند، ما هم بدنبال
آنها روان خواهیم شد.

که ترور علی اکبر محمدی، با انگیزه‌های سیاسی
همراه بوده‌است.

رژیم ولایت فقیه که دامنه جنایاتش را فراتر
از مرزهای ایران گسترده‌است، یکبار دیگر نشان
داد که جهت سرکوب مخالفین خود، دست
به هر جنایتی خواهد زد.

ترور محمدی بویژه پس از رسوایی‌های اخیر و
بی‌آبرویی هرچه بیشتر دولت‌مردان جمهوری اسلامی
در حقیقت، نشاندنده استیصال و درماندگی
رژیم است.

"رناتو گوتوزو" هنرمند برجسته و کمونیست ایتالیایی درگذشت

"رناتو گوتوزو"، نقاش معروف و کمونیست
ناهار ایتالیایی در سن ۷۵ سالگی چشم
از جهان فرو بست.

شهرت جهانی گوتوزو علاوه بر هنر ارزنده‌اش
مدیون شخصیت مبارز اوست. او از مبارزان ضد
فاشیست ایتالیاست که در سالهای بعد از جنگ
نیز فعالیت‌های سیاسی خود را با فعالیت هنری
تلفیق کرده و از این طریق احترام همه مبارزان
راه ترقی و صلح را برانگیخته‌است.

فعالیت‌های گوتوزو برای همکاری با فعالیت
نیروهای دمکرات و انقلابی ایرانی در سال‌های
پیش از انقلاب، از خاطره انقلابیون ایرانی
زودوده نخواهد شد.

در این سالها گوتوزو برای همبستگی با
مبارزان ضد شاه مردم ایران، بارها آثار هنری
آخود را به مبارزان ضد رژیم شاه هدیه کرد.

مردم ایتالیا و جهانیان با درگذشت گوتوزو،
یکی از سرشناسترین چهره‌های هنری جهان در
قرن اخیر را از دست دادند.

توده‌ایهای مبارز تاکنون منتشر کرده‌اند:

- * "بیانیه مشترک"، نمایانگر سیما ی اپورتونیستی
"هیئت سیاسی" (از بهروز، آبان ماه ۱۳۶۴).
- * نگاه کوتاهی به طرح برنامه حزب توده ایران
(از الوند، بهمن ماه ۱۳۶۴).
- * نامه سرکشاده به کمیته مرکزی حزب توده
ایران (دیماه ۱۳۶۴، دسامبر ۱۹۸۵).
- * بررسی و ریشه‌یابی اشتباهات حزب توده
ایران در چهار سال اول انقلاب (اردیبهشت
ماه ۱۳۶۵، مه ۱۹۸۶).
- * اسناد کنفرانس کشوری اعضای مبارز حزب
توده ایران در فرانسه.
- * "کنفرانس ملی" و وظایف توده‌ایهای مبارز
در قبال آن.
- * متن استعفانامه رفیق اکبر شاند رضی
از عضویت هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده
ایران.

- * نقش انقلاب و اصلاحات در روند تکامل ملی
کشورهای خاور (میزگردی از دانشمندان اتحاد
شوروی).
- * در راه بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست
اتحاد شوروی؛ باید حقیقت را دید و گفت (از س.
ظاهر).
- * یادداشتی بر چند اصل در زندگی حزبی
(از س. ظاهر، آذرماه ۱۳۶۴).
- * نظری اجطالی بر ساختار طبقاتی جامعه
ایران.
- * اطلاعیه اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران
خطاب به اعضا و هواداران حزب (خرداد ماه
۱۳۶۵).
- * سازمانهای حزب توده ایران "پلنوم ۱۹ و
کنفرانس ملی" را محکوم می‌کنند.

- * نامه به رفقا، پائیز ۱۳۶۳.
- * نامه به اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران
(۲۵ اسفند ۱۳۶۳).
- * نامه رفیق بابک امیرخسروی به کمیته بیرون
مرزی (آبان ۱۳۶۲).
- * نامه توضیحی به رفقای حزبی در رابطه
با "اطلاعیه هیئت سیاسی" (مرداد ماه ۱۳۶۴).
- * قدرت، سرشت و راه انقلاب و اتحاد چپ
(از شفیق خورخه هندل، دبیرکل کمیته مرکزی
حزب کمونیست السالوادور، ۱۹۸۱).
- * گفتاوت‌های تاریخی کشورهای مستعمره و
وابسته (کلری شیروکف).
- * پاسخی به "تهمت نامه هیئت سیاسی
(شهریور ماه ۱۳۶۴).
- * چه پلنومی می‌خواهیم؟
- * نامه مردم چه می‌گوید؟ (از ب. الوند)
- * استراتژی و تاکتیک حزب بلشویک در مبارزه
برای دیکتاتوری پرولتاریا (۱۹۱۷-۱۹۰۳).
- * زاد یکالیسم چپ، دمکراتیسم انقلابی و
سوسیالیسم علمی در کشورهای خاور زمین
(از س. ل. آتایف).

حساب بانکی ما
9955903000
Berliner Bank
Aznavian

نشانی ما :
PLK
NR-032363 C
1000 BERLIN 12

نشریه خبری - به کوشش توده‌ایهای مبارز در برلین غربی

بها، معادل ۱/۵ مارک آلمان فدرال

21. Jan. 87

پژواک
Pejvak

همسر رفیق فقید جعفری :

● من علیه هیئت سیاسی اعلام جرم می‌کنم!

● هیئت سیاسی مسئول مرگ جعفری است!

ملاقات بگیرم .

■ چه اتهاماتی در پرونده رفیق جعفری وجود داشت ؟
● به خانواده زندانی‌ها ملاقات مخصوصی می‌دادند که در آن اتهامات زندانی‌ها را برای خانواده‌ها می‌خواندند . من برای این جلسه ملاقات گرفتم ، شماره ۷۵ به من افتاد . گویا قبلاً همه را می‌بردند حسینیه ۱۰ اما آنروز ما را به همان سالنی بردند که برای دادن کارت یا پول می‌رفتیم . قبلاً خانواده‌ها برای زندانی‌ها بمن گفتند خانم جعفری شما بهتره نروید . گفتیم چرا ؟ گفتند برای اینکه با این اخلاقی که دارید توی گوش لاجوردی می‌زنید . اما در ملاقات جعفری بمن گفت حتما بروم تا بفهمم در پرونده او چه چیزی نوشته‌اند . بهر حال مسئول دادگاه پرونده را برایم خواند . برای جعفری ۵ اتهام شمرده : عضو حزب ملحد توده ، جاسوسی ، داشتن اسلحه ۰۰۰۰ دستم را بلند کردم که بگویم کدام اسلحه ، دیدم بعنوان اتهام جعفری ، اشاره کرد که طبری مدتی در خانه ما زندگی کرده است . ۰۰۰۰ با گفتن این اتهام دستم را پایین آوردم زیرا اگر مساله طبری را از من سوال می‌کردند ، نمی‌توانستم تکذیب کنم .

انتقال به سلول "نجس ها"

در جریان محاکمه به او گفته بودند که سران شما که جاسوسی را قبول کردند جعفری گفته بود اگر آنها این حرف را زده‌اند ، نمی‌دانم ، ما جاسوس نبودیم . خلاصه بهش گفته بودند تو که خرپه دنیا آمدی والا هم از این دنیا خواهی رفت ، حداکثر ۵ تا ۶ ماه دیگر هم می‌میری ، باز هم حرف خودت را می‌زنی ؟ ! موقع آوردن به اوین از او پرسیده بودند نماز می‌خوانی ؟ جعفری گفته بود نمی‌خوانم . بهمین جهت او را فرستاده بودند سلول نجس ها که در آنجا غیر از او ۳۵ نفر بودند ، در میان اینها توده‌ای بودند ، اکثریتی بودند ، راه‌کارگری بودند ، (از گروه) اشرف دهقانی بودند . ۰۰۰۰ البته بعد از آزادی هم از طرف وزارت ارشاد حکم قطعی اخراج او را از کار فرستادند که این عضو حزب منحل شده بوده و هیچ توبه و پشیمانی از او دیده نشده است . جعفری در باره هم سلولی‌ها می‌گفت : سه نفر از گروه اشرف دهقانی بودند که آنها را اعدام کردند . یکی از آنها آسوری بود . اینها از کردستان برگشته بودند . شما می‌دانید هر که از کردستان برگردد ، اعدام می‌کنند . ۰۰۰۰ جعفری تا آخر هیچوقت نتوانست این پسر را فراموش کند . ۰۰۰۰

اینها از جعفری خواسته بودند مصاحبه بکند . جعفری گفته بود من نمی‌کنم . نه بخاطر اینکه جعفری آدم مهمی بود ، نه این را نمی‌خواهم بگویم . اما جعفری را هر ده کوره‌ای می‌شناختند . اقلای یکبار فیلمش را دیده بودند . اینها می‌خواستند از این استفاده کنند نتوانستند . دوستان بمن می‌گفتند ، رادیوهای خارجی چند بار اسم او را جز "کسانی اعلام کرده‌اند که زیر شکنجه قرار دارد" البته احتمال دارد برای اینکه جعفری سند یکالیست و دبیر سندیکا هم بوده .

آزادی جعفری

همسر رفیق فقید در ادامه مصاحبه به دوران پس از آزادی رفیق جعفری از زندان ، در پی حکم زندان تعلیقی دادگاه ، اشاره کرد و گفت : جعفری را درست ۲۵ دیماه ۶۴ آزاد کردند . اما چه جعفری ای ؟ ! وقتی برای اولین بار در خانه از روی مبل بلند شد ، بلافاصله زمین خورد . فکر کردم به جایی خورده است . با زحمت او را به اتاق خواب بردم . در اتاق خواب باز هم زمین خورد . بعدا بمن گفت تا ما را من تعادل ندارم . گفت یعنی چه تو تعادل نداری ؟ گفت من ضربه مغزی خورده‌ام . بعد که دکترها از ششکس برداری کردند ، گفتند که ضربه مغزی داشته است . ۰۰۰۰ وقتی جعفری جورابش را در آورد تمام پای او بنفش رنگ بود . خود او گفت که موقع بازپرسی با پاشنه پوتین او را می‌زده‌اند . فردای آنروز موقع حمام کردن او فهمیدم طرف چپ او چیزی شکسته است ، پرسیدم من این چیست ؟ گفت نمی‌دانم ، مرا کتک می‌زدند ، وقتی بهوش آمدم در ریک رختشویخانه بودم . اینها در زندان اصطلاحی دارند . وقتی کسی حالش خیلی بد می‌شود ، چاقش می‌کنند تا دوباره بتوانند

همسر رفیق فقید محمد علی جعفری ، طی مصاحبه تکاند هند و افشاگرانه‌ای با "پژواک" ، پیرامون آخرین سالهای زندگی این هنرمند مردمی و مبارز سخن گفت . وی در این مصاحبه ، ضمن اشاره به نحوه دستگیری و دوران زندان و شکنجه رفیق جعفری ، برای نخستین بار جریانات مربوط به خروج وی از کشور و برخورد ناجوانمردانه و غیرانسانی هیئت سیاسی را با این چهره مبارز و شکنجه دیده ، بازگو نمود . "پژواک" قسمتهایی از این مصاحبه افشاگرانه را برای آگاهی همه نیروهای انقلابی ، بویژه با اصرار و پافشاری همسر رفیق فقید ، در سطح جنبش منتشر می‌کند :

■ خانم جعفری ، با تشکر از اینکه دعوت ما را برای مصاحبه پذیرفتید ، ممکن است نحوه دستگیری رفیق جعفری را شرح دهید ؟
● اوایل اردیبهشت ۶۲ ساعت ۳ بعد از ظهر به خانه ما ریختند . خانه را زیر و رو کردند و در اتاق کتابخانه جعفری را مورد بازپرسی قرار دادند . در حین بازپرسی گفتند ، که شما بچه‌ای دارید که در خارج است و از مسئولین اروپاست . بالاخره ساعت ۶ دستور دادند ، جعفری لباس بپوشد و او را با خود بردند . بعد از آزادی جعفری به من گفت که وقتی از کوچه خارج شدند ، چشمش را بستند و او را به کمیته مشترک بردند .

پس از دستگیری من مدت یکسال جعفری را ندیدم . دو ماه بعد از دستگیری به من تلفن زدند ، که هزار تومان پول و مقداری لباس برایش به لونا پارک ببرم . آنجا بمن گفتند یک هفته دیگر بیا ، قبض رسیدش را بگیر . یک هفته بعد برای دریافت رسید رفتیم ، پای رسید امضای خود شویم . بعد از اینکه قبض را گرفتیم ، فردایش بمن تلفن شد . پرسیدم کجاست ؟ گفتند اینجا ستاد امام است ، شما باید بیجا بگویید جعفری با کی رفت و آمد داشته ، با کی ارتباط داشته و دوستانش چه کسانی بودند و الان کجاست ؟ شما باید در پیدا کردن او بجا کمک کنید . من گفتم جعفری را گرفته‌اند . ۰۰۰۰ آنها گفتند جعفری را نگرفته‌اند ، او مخفی است و برای پرونده او و خود شما بهتر است به ما همه چیز را بگویید . بعد از اینکه گوشی تلفن را گذاشتم ، وحشتم گرفت که نکند جعفری را کشته باشند . ۰۰۰۰ از این رو قبض رسید را مخفی کرده بودم و معمولاً در خانه خود ما هم نمی‌خوانیدم .

اولین ملاقات پس از دستگیری

خانم جعفری درباره اولین ملاقات خود با رفیق فقید گفت :

● من برای پیدا کردن جعفری به همه جا رفتم . دادسرای عالی ، اوین ، عشرت آباد . ۰۰۰۰ بالاخره یک روز بمن تلفن زدند که فردا با جعفری می‌توانیم ملاقات کنیم . ۰۰۰۰ محل ملاقات مد رسه قدس در خیابان فلسطین بود . اول همه ما را جمع کردند و گفتند که کنار هر زندانی یک پاسدار است و نباید خیره‌های بیرون را به زندانی‌ها بگویید . برای شما و آنها بد خواهد شد . ۰۰۰۰ آنها که توبه کنند یکروز خودشان کلید می‌اندازند می‌آیند خانه ، آنهایی که اعدامی هستند اعدام می‌شوند ، آنهایی هم که توبه نکنند اینقدر اینجا می‌مانند که غلف زیر پایشان سبز شود . منم یکموبلند شدم و گفتم : آیا لازم بود اینها را بجا بگویید ؟ ما می‌دانیم شما زور دارید . ۰۰۰۰ به هر حال ما را با رد کردن از چند حیاط ، به درون سالنی بردند که هر گوشه آن یک زندانی بروی نیمکت مد رسه نشسته بود . وقتی جعفری را دیدم آنقدر وحشت کردم که عوض اینکه حالش را بهرسم ، گفتم تو چرا اینطوری هستی ؟ موهای دراز ، ناخن های دراز و کثیف ، لباس پاره . ۰۰۰۰

انتقال به زندان اوین

بعد از این ملاقات دیگر از جعفری خبری نداشتم . ۰۰۰۰ باز رفتم عشرت آباد رفتم اوین ، جوابی نگرفتم . رفتم بایگانی گفتم این آدم وجود دارد ، جاییش کجاست ، گفتم شوهر من مریض است اجازه بدید من برایش لباس ببرم . ۰۰۰۰۰۰ گفتند بعد از بازپرسی و تکمیل پرونده . خلاصه حوالی تابستان من موفق شدم بعد از اینکه جعفری پس از یکسال انفرادی در کمیته به اوین منتقل شد ، اجازه

در تلفن به من گفت: "تا ما را، خودم را مانند کودکی حس می‌کردم که به دامان مادرش پناه می‌برد، اما این مادر مرا با لگد از خود راند".

یکی از بستگان ما از ایران درباره این حادثه می‌نویسد: "ولی متأسفانه فجایع زندگی ویستی انسانها او را از ما گرفت. ندی دانی شیی که برگشت در اوایل اردیبهشت ماه چه حالتی داشت. اصلا نمی‌شد او را شناخت. ریش ده روزه که تراشیده بود. بدن نحیف و ضعیف با چهره‌ای پراز وحشت و ترس که از پله‌ها به تنهایی نمی‌توانست بالا برود. با تمامی این مسایل وقتی آن حالت را بخاطر می‌آورد، فکر می‌کنم ضربه مهلکی این مساله به او وارد آورد. و قربانی بازیهای این چنانی آدمهای پست تر از زندگی پست و نامرد شد".

جعفری پس از این حادثه دچار افسردگی شدید شده بود. ما همچنان در فکر بودیم تا او را از کشور خارج کنیم. اما جعفری دیگر نیرویش را نداشت. یکی دیگر از دوستانمان در نامه خود می‌نویسد: "اون موقع اینترا نتوانستند بکشند، اینبار او را کشتند". آن زمان (موقع زندان) او توانست باز هم کمر راست کند، اما از اینها، از دوستان این انتظار را نداشت.

درباره مراسم پاریس و کلن

خانم جعفری در ادامه صحبت خود به واکنش هیئت سیاسی و حزب پس از درگذشت رفیق فقید پرداخت و گفت: همه شما می‌دانید که به دستور همین‌ها مراسم بزرگداشت جعفری در پاریس تحریم شده بود (۱). وقتی دو نفر از طرف اینها آمدند به من تسلیت بگویند، من آنها را نمی‌شناختم. یکی گفت من از طرف حزب آمده‌ام. گفتم کدام حزب؟ حزبی که شوهر مرا کشته است؟ حزبی که دستور داده کسی به مراسم بزرگداشت نیاید؟ من به این آدم گفتم ندی دانم آدم با شرفی هستی یا خیر. این شتری است که در خانه هرکسی می‌خواهد. با شوهرم پس از ۴۴ سال مبارزه اینکار را کردند. افسر هیئت سیاسی با بچه‌های جعفری اختلاف دارد چرا انتقام آنها راناجوانمرد - انه از جعفری می‌گیرد. من پیش از مردن جعفری حرفی نمی‌زد، چون امنیت او در خطر بود. اما حالا که مساله تمام شده است، مطلب را همه جا اعلام می‌کنم.

دو روز بعد از کلن تلفن زدند و گفتند که شورا برای جعفری مراسم بزرگداشت ترتیب داده و از منم دعوت کردند. دخترم گفت نو. من گفتم بیزم، حرفم را می‌زنم. در آگهی‌های مربوط به مراسم نوشته بودند: "هنرمند بزرگ"، "هنرمند محبوب"، "جمهوری اسلامی او را کشت". به آنها گفتم چرا مال خودتان را نمی‌نویسید. جمهوری اسلامی شروعش بود، پایانش مال شما بود.

قبل از شروع جلسه کلن، شهاب موسوی زاده تلفن زد گفت خانم جعفری میشه شما ساعت ۳ بیایید؟ من چیزهایی می‌شنوم. من هم رفتم و از سیرتا پیاز را بهش گفتم. گفت خانم جعفری ممکن نیست. گفت ممکن است من مدارک دارم. بعد هم گفتم من نیادم کلن را ببینم، من آدم برای اینکه حرف بزنم. موسوی زاده گفت این حرفها را در جلسه نزدیک، غیر حزبی‌ها (به این جلسه) می‌آیند. من شب یک‌عبه را جمع می‌کنم و شما جلوی آنها حرف بزنید. خواهش می‌کنم برناه را بهم نزدیک. البته همینطور هم شد. شب برای من جلسه گذاشتند، من در آنجا گفتم اگر تا دو ماه دیگر پاسخ درست بماند، من به همه جا اینرا خواهم گفت. این آدم را کشتند. قبلا هم گفتم که پس از این حادثه جعفری دچار افسردگی شدید شده بود، برای اینکه انتظار اینکار را نداشت، از آنها انتظار نداشت این کار را با او بکنند. من واقعا علیه هیئت سیاسی اعلام جرم می‌کنم! کاری که علیه جعفری شده است بیسابقه است.

من تاکنون در همه مصاحبه‌ها فقط از جمهوری اسلامی گفتم، به این امید که به من توضیح مناسبی بدهند. از صدای آمریکا به خانه ما تلفن زدند گفتم شوهر من يك کمونیست بود، با او چکار دارید؟ آقای بزبان فارسی گفت ما می‌دانیم او کمونیست بود، ما کاری به عقیده‌اش نداریم، ملت ایران ييك هنرمند را از دست داده است، ما درباره این می‌خواهیم حرف بزنیم. بعد - ها از ایران به ما اطلاع دادند که صدای مرا از رادیوی آمریکا پخش کرده‌اند.

(۱) اعضای تشکیلات حزبی پاریس، از شرکت در مراسم بزرگداشت هنرمند مبارز و مردی، رفیق فقید جعفری، منع شده بودند. در این مراسم حتی برخی از گردانندگان شورای نویسندگان و هنرمندان (!) به دستور هیئت سیاسی شرکت نکردند!

شکنجه اشکنند. جعفری را بعد از چاق کردن دویاره برای شکنجه می‌بردند و استخوان دنده او هم همان موقع شکسته بود. جعفری می‌گفت: هنگام شکنجه صدای تو را پخش می‌کردند که جیغ می‌کشیدی. خلاصه بعد از ۳ روز متوجه شدم که جعفری حواس درست هم ندارد. یعنی میان خواب و واقعیت تشخیص نمی‌دهد. دکترها می‌گفتند این شوکه شده است و بعدها یواش‌یواش حواسش جمع خواهد شد و اتفاقا همینطور هم شد. درباره سینه او هم دکترها معتقد بودند که جعفری زیر ۳ یا ۴ ساعت عمل دوام نمی‌آورد. البته در زندان هم گفته بودند که او خیلی دوام نمی‌آورد و خواهد مرد. اینها نمی‌خواستند جعفری را که همه از کوچک و بزرگ می‌شناسند، در زندان بپیرد. او را آزاد کردند که در خانه بپیرد.

تصمیم به خروج از کشور

خانم جعفری در ادامه مصاحبه به حوادث مربوط به کوشش جعفری برای خروج از کشور پرداخت و گفت:

وقتی حکم تعلیق جعفری تمام شد، ما تصمیم گرفتیم به خارج از کشور بیایم، برای اینکه من واقعا قادر نبودم هزینه زندگی خودمان را تامین کنم. بهمین منظور من به پاریس آمدم تا از طریق داماد و دخترم، مسایل خارج کردن جعفری را هم از طریق شمال فراهم کنیم. از پاریس دامادم با مسئول اینکار در آلمان دکراتیک تماس گرفت و آنها گفتند هر موقع ایشان (جعفری) رفت به ما اطلاع دهید.

یعنی از اینجا با هیئت سیاسی تماس گرفته بودید؟

من از اینجا گفتم تلفن بزنند. من و جعفری در جریان اختلافات داخل حزب نبودیم. دامادم با هیئت سیاسی در آلمان تماس گرفت. آنها هم گفتند روزی که رفت به ما اطلاع دهید. به هر حال جعفری شب تلفنی از ما خداحافظی کرد و عازم شد. جعفری يك بچه ۴ ساله را هم همراه خود برده بود. خانواده این بچه، زمانی که او ۷-۶ ماه داشت، از مرز رد شده بودند و بچه در ایران مانده بود. بهر حال جعفری و بچه با هم حرکت کردند و فردا ساعت ۵/۴ ما فهمیدیم که به سلامت رد شده‌اند. ما هم فوراً به آلمان دکراتیک اطلاع دادیم، که طرف رفته است.

یعنی شما دویاره با هیئت سیاسی تماس گرفتید؟

من ندی دانم از خودشان بپرسید. بهر حال گویا با مسئول اینکار تماس می‌گرفتند. آنها گفته بودند خیلی خوب ما خبرتان می‌کنیم. يك هفته‌ای گذشت خبری نشد. با اصرار من دویاره به آلمان تلفن زده شد. گفتند حالا خبر نداریم منتظر باشید. از این جریان حدود ۱۵ روز می‌گذشت که يك شب تلفن زد. زد. دامادم گوشی را برداشت و پای تلفن جعفری بود. دامادم فریاد زد: "چقدر زود تلفن زدید؟" اما ناگهان دامادم تلفن را به اتاق دیگری برد. منم رفتم ببینم چه اتفاقی افتاده است. دیدم جعفری از کرج تلفن می‌کند و صدایش هم در نمی‌آید. جعفری گفت: مرا نخواستند شناسایی کنند. سه بار تلکس کرده‌اند. گویا به خودش هم نشان داده‌اند. در تلکس گفته‌اند این آدم مریض من را زودتر شناسایی کنید. جواب داده‌اند اینرا مانعی شناسیم. گفتم بچه چه شد؟ گفت بچه را تحویل گرفتند. الان بچه نزد پدر و مادرش در مینسک است. آنوقت سؤال من اینست که چطور نخواستند جعفری را شناسایی کنند! اینرا شما چطور تعبیر می‌کنید؟ آیا اینها انتقام بچه‌ها را از شوهرم گرفتند؟ من و جعفری ندی دانستیم در حزب يك عده اعتراض کرده‌اند. من از این جریانات خبر نداشتم. اینها فقط خواسته‌اند از ما انتقام بگیرند. برای اینکه جعفری آدم ناشناسی نبود. جعفری را يك ایران‌مس - شناخت.

"بی‌شرفها نخواستند مرا شناسایی کنند"

بهر حال جعفری را طوری بازگرداندند که بدست پاسدارها نیفتد. اما موقع بازگشت در رودخانه می‌افتد و تمام مدارک و پولش را آب می‌برد. ندی دانم چطور خودش را به کرج رسانده بود. در تلفن از او پرسیدم چه کسی اینکار را کرد؟ گفت همسایه‌های شما کردند. من پرسیدم کدام همسایه‌ها؟ گفت: اونهایی که در آلمان هستند، اون بی‌شرفها این کار را کردند! گفتم چه کار کردند؟ گفت نخواستند مرا شناسایی کنند.

جعفری بعد از بازگشت به بستر بیماری افتاد. یکی از نزدیکان نشر پاریس نوشت: "جعفری بعد از این جریان نتوانست کمر راست کند." خود جعفری

برای موسوی زاده هم که از بچگی جعفری را می‌شناخت خیلی تکاند هنده بود. او بمن گفت، خانم جعفری من قبول ندارم، اما اگر واقعا درست باشد، باید اینها را بوسید گذاشت کنار...
 ■ از عکس الحفل مردم و هنرمندان در ایران در قبال مرگ جعفری چه خبری دارید؟

● از ایران برای من نوشتند: "مراسمی که در خانقاه گرفتند حتی بچه‌های دبیرستانی هم شرکت کردند، غلغله بود. حیاط و راهرو و کوچه خانقاه از مردم جوش می‌زد." روزنامه‌ها را هم که خودتان دیده‌اید. اینها مراسم را در پاریس تحریر کرده بودند. اما مردم ایران اینرا برگزار کردند.

خانواده یک زندانی در پاریس واکنش مردم از ایران می‌نویسد: "نکته خوب شاید تجلیل مردم از مرد بزرگ دوران ما بود. در مراسم و یادواره‌ها همه برای او گریستند. نه برای نشان دادن غم به اطرافیان، هیچ تظاهری نبود درست مانند خود او که همیشه خودش بود. شوهر من در ملاقات به سختی گریه کرد و سوالات متعددی کرد که چه شد و چه شد. بهر حال در آنجا هم همه اطلاع یافتند. در پاریس برای او مراسم یادبود گذاشتند..."

جوانها در زندان به جعفری خیلی محبت می‌کردند... این بچه‌ها روزی از زندان آزاد خواهند شد. یکسال، دو سال، پنجسال دیگر... روزی که اینها از زندان در بیایند، خرخره این هیئت سیاسی را می‌جویند. اگر تا آنروز من مردم، که هیچ، دیگر کاری نمی‌شود کرد. اما اگر زنده باشم آنها را آگاه می‌کنم. این بچه‌ها باید بدانند هیئت سیاسی با رفیقی که همه در زندان بروی چشمشان می‌گذاشتند، چه کرد... جوان‌ها حتی چند دقیقه وقت حمام هفتگی خودشان را به جعفری می‌دادند. لباسهای او را می‌شستند، همه کارهای او را انجام می‌دادند... آنوقت این هیئت سیاسی پس از ۴۴ سال این پاسخ را به جعفری داد...
 همسر رفیق فقید در پایان مصاحبه از همه رفا، از همه افراد صادق و جوینده حقیقت خواست که با وجدان بیدار و مسئول به این حادثه برخورد کنند، تا از این طریق به ماهیت غیرانسانی و ضد کمونیستی هیئت سیاسی پی برده شود. خانم جعفری افزود:

من فقط می‌خواهم بچه‌ها چه اینطرف و چه آنطرف واقعیت را برایم کشف کنند. من در جریان اختلافات دو طرف نیستم. البته دختر و داماد ما هیئت سیاسی اختلاف دارند... من هیئت سیاسی را مسئول مرگ جعفری می‌دانم. اینها جعفری را کشتند، بخاطر اینکه با دختر و دامادش اختلاف پیدا کرده بودند. بقول شما ایرانی‌ها خواستند ضرب شست نشان دهند، که دیگران بترسند...
 خانم جعفری سپس چنین ادامه داد: اتفاقاً فوت بعد از جلسه کلن به من تلفن زد. من به او همه چیز را گفتم. فوت گفت باید تحقیق کرد. گفتم شما که حزبی هستید تحقیق بکنید. این شتری است که در خانه همه می‌خواهد. او جواب داد، من دارم دیوانه می‌شوم، چطور چنین چیزی ممکن است، شما دارید تهمت می‌زنید... گفتم بیایید پاریس تا من مدرک به شما نشان بدهم. مگر من می‌توانم بدون مدرک و دلیل حرف بزنم؟ این ساله

ولی من باز هم حزب را مطرح نکردم و نگفتم چه کسانی باعث مرگش شدند.
 ■ خانم جعفری، پس از مراسم کلن، نامه مردم یک صفحه را به تجلیل از جعفری اختصاص داد...
 ● آری، الان می‌خواهم بدانم چرا اینها جعفری را آن موقع شناختند و او را از سر مرز برگرداندند؟ چرا مراسم بزرگداشت او را تحریر کردند؟ و چطور حالا او را می‌شناسند و در روزنامه ارزش تجلیل می‌کنند! اینها فکر کردند، ایسن استخوان را جلوی من بیندازند که من صدایم را ببرم. من صدایم را نمی‌بوسم، برای اینکه این آدم را کشتند... من حق دارم همه جا بگویم اینها چقدر جنایتکارند! وقتی نامه مردم مطلب مربوط به جعفری را چاپ کرد، من به عضو کمیته مرکزی که در پاریس است تلفن زدم که شما به چه حقی این مطلب را چاپ کرده‌اید؟ شما شوهر مرا کشته‌اید و آنوقت جزو افتخارات خودتان بخاطر مرگ او مطلب چاپ می‌کنید... گفت پرو به آلمان موضوع را بگو. گفتم هزینه سفر ندارم و گرنه می‌رفتم. بعد به من جواب داد تازه مگر صفری را ببینی چکار می‌کنی؟ گفتم، هیچکار، فقط به صورتش تف می‌کنم! من زنده مانده‌ام تا به صورت این بی‌شرفها تف بیندازم!

همسر رفیق جعفری در بخش دیگری از مصاحبه خود، بعنوان مدرک، نامه مادر بچه‌ای را به ما نشان داد که رفیق جعفری او را با خود به آن طرف مرز برده بود. بخشی از نامه مادر بچه که از مینسک نوشته شده است را می‌خوانیم: "متأسفم که همه چیز را نمی‌توانم برایت باز کنم. ولی حادثه‌ای که برای او چند ماه پیش رخ داد، مرا عمیقاً ناراحت کرد. باور کن هنوز هم باورم نمی‌شود که چرا باید فقط برای چنین عزیزی اینطور شود. آنقدر متأسفم که زبانم گویای آن نیست. هم تو از موضوعی که نامش را حادثه گذاشته‌ام باخبری، هم ما... دیشب وقتی خبر را شنیدم، چشمم به بچه افتاد. لباسی را که تو و جعفری برای... خریده بودید، بر تنش بود. سیل اشک از چشمانم سرازیر شد. گاهی وقتی بچه نیامده بود و من اظهار نگرانی می‌کردم. جعفری برایم پیغام می‌داد، مگر چه شده است، مردم کلی مشکلات دارند و خم به ابرو نمی‌آورند. ولی حالا دیگر خود او هم نیست که دلداریم دهد..."

خانم جعفری سپس چنین ادامه داد: اتفاقاً فوت بعد از جلسه کلن به من تلفن زد. من به او همه چیز را گفتم. فوت گفت باید تحقیق کرد. گفتم شما که حزبی هستید تحقیق بکنید. این شتری است که در خانه همه می‌خواهد. او جواب داد، من دارم دیوانه می‌شوم، چطور چنین چیزی ممکن است، شما دارید تهمت می‌زنید... گفتم بیایید پاریس تا من مدرک به شما نشان بدهم. مگر من می‌توانم بدون مدرک و دلیل حرف بزنم؟ این ساله

خانم جعفری سپس چنین ادامه داد: اتفاقاً فوت بعد از جلسه کلن به من تلفن زد. من به او همه چیز را گفتم. فوت گفت باید تحقیق کرد. گفتم شما که حزبی هستید تحقیق بکنید. این شتری است که در خانه همه می‌خواهد. او جواب داد، من دارم دیوانه می‌شوم، چطور چنین چیزی ممکن است، شما دارید تهمت می‌زنید... گفتم بیایید پاریس تا من مدرک به شما نشان بدهم. مگر من می‌توانم بدون مدرک و دلیل حرف بزنم؟ این ساله

در حاشیه مصاحبه همسر رفیق فقید محمد علی جعفری:

نامردمان نارفیق

در یافتنم که از این دست حوادث در میان بچه‌های سیاسی فراوان بوده است. آن مجاهد را اهالی سه ماه در غاری پناه داده و از او نگهداری کرده بودند. این توده‌ای با لباس خواب خانه به خانه همسایه گریخته بود و از آنجا خود راه پختن خیارها و مجاور رسانده و گریخته بود و آن فدایی را همسایه‌ها از محاربه محاصره پاسداران فرار داده بودند...
 صدای بریده و لرزان خانم جعفری مرا به زمان حال می‌آورد: "لباسهای جعفری را هم سلولهای او می‌شستند... بچه‌های زندان و خانواده‌های آنها جعفری را خیلی دوست داشتند... بعد از مرگ جعفری خانواده‌های بچه‌های هم زندان او دو هفته به ملاقات نرفتند. نمی‌دانستند به زندانی - هاشان چه بگویند. اما بعد ها فهمیدند که بچه‌ها در زندان برای مرگ جعفری مراسم گرفته‌اند... در مراسم یادبود جعفری در خانقاه صفی‌علیشاه حتی بچه‌های دبیرستانی هم شرکت کرده بودند... غلغله بود. حیاط و راهروها و کوچه خانقاه از مردم جوش می‌زد."

و آنوقت برخورد هیئت سیاسی با جعفری، در برابر این رفتار مرد می، این همبستگی انسانی، و این عطف با شکوه مردم نسبت به هنرمندشان و آنهمه گذشت و فداکاری شورانگیز و فراموش نشدنی، تا چه اندازه ضد بشری و شرم‌آور است.
 ما ایرانیان، که رسم جوانمردی و سخاوت و آیین کرم و فتوت، جزو جدایی ناپذیر فرهنگ و خلق و خوی ایرانی‌مان است، ما که از ادبیات و الایمان تنها قصه‌های عامیانه مان همه سراسر در ستگیری و یاری و درست پیمانی و

"خودم را مانند کودکی حس می‌کردم که به دامان مادرش پناه می‌برد. اما این مادر مرا با لگد از خود راند." صدای بریده بریده و لرزان همسر جعفری که این گفته را از قول جعفری نقل می‌کند، به دشواری از میان حق اندوهش شنیدنی است.

من مات و مبهوت به چهره رنگ باخته از درد و دریغ همسر جعفری خیره مانده‌ام. کلمات چون پتک بر سرم فرود می‌آید. این نامردمان با کدام دل خارا بین توانستند پیر مرد شیفته آزادی و آرمانهای مردم را اینگونه برانند؟ اینان با که سردشمنی و جنگ داشتند؟ با هنرمند خلق؟ با پیرمرد شکنجه دیده تن و دل آزاده؟ با توده‌های مبارز قدیمی؟

صدای همسر جعفری در گوشم است و از برابر چشم صحنه‌های شب هفتم اردیبهشت ۱۳۶۲ است که می‌گذرد. همسایه‌ها را می‌بینم، که بخاطر من ساعتهاست اطراف محله کشیک می‌دهند تا مرا از وجود پاسداران در خانقاه آگاهی دهند. و من حیرت زده‌ام و بیغشی از عطف و رقت کلوم را می‌فشارم. مگر نه که من بارها و بارها جلوی همین همسایه‌ها در دفاع از حکومت و سرنوش انقلاب و "امام" در آمدم و هیرا کار ما به برخورد تند کشیده شد. و حالادر لحظه خطر همین همسایه‌ها، همین مردم ساده بی‌ادعا هستند که جز به نجات من به چیزی نمی‌اندیشند. صدای یکی از آنان هنوز در گوشم است: "آخر آدم دست اینها که بیفتد، جان سالم در نمی‌برد." و به چه شگفت‌انگیز است انسان! مگر نه که من با این همسایه‌ها تضاد عقیدتی داشتم؟ پس چه چیزی بود که مرا با هم محله‌ای‌هایم پیوند می‌داد؟ بعد ها در سفر ترکیه

بهترین و گویاترین توصیف را خود جعفری در حق این ناپاکان کسره است: "بی شرفها، آنها که در آلمان بودند، نخواستند مرا شناسایی کنند!" شناسایی جعفری! آیا واقعا نام این هنرمند بزرگ - اگر نه کمونیست پرسابقه - به گوش این جماعت نرسیده بود؟ وه که چه کور چشم و سنگین گوش و سنگدل باید باشند این جماعت!

حادثه را هر که شنید، در باورش ننگجید و به شگفتی آمد. این رفتار به یقین در تاریخ جنبشهای مقاومت مردم ما همچون سرمشق زشتی و پلیدی و نمونه اوج بی‌حمیتی و ناجوانمردی گروهی برگزیده نط، در برابر هزاران هزار حاکمه همبستگی و همیاری مردم ثبت خواهد شد. نسل جوان و نسلهای بعد از این ماجرا با بی‌زاری و نفرت یاد خواهند کرد.

اما آخرین پرده نمایش به اجرا درآمده هم به اندازه همه صحنه‌های پیشین تفرانگیز است. تجلیل از رفیق فقید در نامه مردم! زهی بی‌شرمی! توگویی هیچ حادثه‌ای بوقوع نپیوسته است. اکنون برخلاف چند ماه پیش رفیق را بخوبی بیاد می‌آورند!

امروز بر وجدانهای بیدار است، که با شهامت و صراحت به داوری بنشینند. سخن برشت چه بجاست که: "آنکه حقیقت را نمی‌داند جاهل است، ولسی آنکه حقیقت را می‌داند و انکار می‌کند، تبهکار است." و فردا، آری فردا باید در برابر هم‌رهان و همسنگران جعفری، مبارزان راه آزادی و بهروری مردم و در برابر همه مردم پاسخگو بود.

حرفهای همسر دلخسته‌اش در گوشم زنگ می‌زند: "مگر چه‌های ز نسدان این هیئت سیاسی را ول خواهند کرد. آنها تا وان خون جعفری را از حلقوم این هیئت سیاسی بیرون خواهند کشید." ●

وفاداری و لطف و کرم است، حتی به دشمن تا چه رسد به دوستان - بگذریم از آنکه ادعای کمونیست بودن خود این تعهد را سنگین‌تر می‌کند، چرا که کمونیستها باید نمونه انسان انقلابی و مبارز و مدافع ارزشهای والای بشری باشند - چگونه می‌توانیم باور کنیم که این نامردمان ناریق، کمونیست که هیچ حتی ایرانی باشند.

اگر ایرانی بودن ضوابطی دارد، نشانه‌هایی دارد، فرهنگ و راه و رسمی دارد، رفتار هیئت سیاسی با این هنرمند و مبارز پرسابقه و صدیق نه تنها غیر انسانی، که غیر ایرانی هم هست.

مگر تا چه حد می‌توان سیاه دل، کین توز و ددخوی بود تا بتوان هنرمند را که پیرانه سر، باسری بلند و دلی پاک، همه آزارها و شکنجه‌های دژخیان دوزخی جمهوری اسلامی را تاب آورده است، تا بی‌آنکه سرخم کند، از آرمانهای انقلابی خود و خلقتش دفاع کند، مردی را که نیم قرن هنرنمایش ایران از نامش آبرو گرفته و به زندگانش گره خورده، به بهانه عدم شناسایی راند و همچون طعمه‌ای به دامان صیادش باز پس افکند؟

بستگان جعفری عقیده دارند، که در حقیقت این حادثه بود، که ضربه کاری را بر پیکر روان در هم کوفته جعفری وارد آورد. گردانندگان امروزین حزب توده ایران چه پایان دردناک و غم‌انگیزی برای جعفری تدارک دیدند! دست پروردگان میرجعفر باقراف‌ها، غلام یحیی‌ها، این قهرمانان مهاجرت ابدی، این دل‌بریدگان از مردم و ارزش‌های مردمی، این بیگانگان بسا جنبش انقلابی، با این عمل خود در حقیقت همه واقعیت و شیوه تفکرو عمل خود را به نمایش گذاشتند.

زندگی جعفری، که زیباترین بازی اوبود

صبردار ای دل که یار از دست رفت
رفت یار از دست و کار از دست رفت

سهمگین بادی غبار انگیز خاست
و آفتابی در غبار از دست رفت

کارگردانی اصغر گرسیری، بازی می‌کند و در مدت کوتاهی، نخستین نقش بزرگ و به اصطلاح آن روزگار "شاه‌رل" خود را در نمایشنامه "عروسک پشت پرده"، نوشته تریستان برنارد و به کارگردانی رفیع‌حالی، بازی می‌کند. از آن پس جعفری بی‌دری در نقشهای اول در نمایشنامه‌هایی چون "پهلو" نوشته سوند وکیان به کارگردانی ناپلئون سروری و "رومئو ژولیت" از شکسپیر، لادام اوکالمیا از الکساندر دوما (پسر)، "تریستان و الیزوت" و "رستم و سهراب" بازی می‌کند.

در سال ۱۳۲۲ به دعوت نوشین با عده‌ای از همکاران قدیمی اش چون حسین خیرخواه، حسن خاشع، صادق بهرامی و گروهی از هنرجویان مدرسه هنرپیشگی چون محمد علی جعفری، نصرت کریمی، مصطفی اسکویی، محمد تقی کهنمویی، رضا درخشانی، اکبر مشکین، جلال ریاحی، رضا زندی، خانم پرخیده، خانم مهین دیهیم و دوشیزه توران مهرزاد، دور هم گرد می‌آیند و در یکی از ساختمانهای خیابان لاله زار زیر نظر نوشین به تمرین نمایشنامه "ولپن" اثر بن جانسون می‌پردازند. پس از ۶ ماه تمرین، تماشاخانه فرهنگ در لاله زار توسط نوشین افتتاح می‌شود و "ولپن" بر روی صحنه می‌آید.

در سال ۱۳۲۵، تئاتر فردوسی زیر نظر استاد نوشین افتتاح می‌شود، که خانه امید بازیگری و بازیگران می‌گردد. پیدا است که نوشین بید رنگ از جعفری دعوت می‌کند تا در تئاتر فردوسی با او همکاری کند. جعفری در این تماشاخانه در پیم‌های "چراغ‌گاز" از پاتریک هامپتون و "آتش زیر خاکستر" بازی می‌کند. او خود در مصاحبه با مجله فردای ایران با غرور می‌گوید که دوبار با نوشین روی صحنه رفته است: در ولپن و در چراغ‌گاز. اما نوشین دستگیر و تئاتر فردوسی بسته می‌شود.

در سال ۱۳۲۹، با همت شاگردان نوشین و همسرش لرتا، تئاتر سعدی با پیس "باد بزن خانم ویند رمیر" اثر اسکار وایلد و بازی جعفری افتتاح می‌شود. از اینجا دوران تازه‌ای در زندگی هنری جعفری آغاز می‌گردد. در این تماشاخانه است، که جعفری به گونه بازیگری توانا شناخته می‌شود و میان مردم محبوبیت تام می‌یابد. جعفری سپس بطور بی‌دری در نمایشنامه‌های "چراغ‌گاز" که غیر مستقیم بوسیله نوشین کارگردانی شد، "تاروف" از مولیر، "شنل قرمز" از ژان بریو - که در شب اول اجرا توقیف شد و پس از یک ماه تحصن بازیگران در مجلس شورا به شرط آنکه نامش به شنل "آبی" بدل شود، اجازه نمایش یافت -، "اوژنی گراند" اقتباس از پالزاک توسط آلبرت آرو، به کارگردانی حسین خیرخواه، و "مونتسرا" نوشته اما نوئل رولس و به کارگردانی

هنوز خورشید سحرگاه سه شنبه هشتم مهرماه ۱۳۶۵ ندیده بود، که آفتاب عمراستاد محمد علی جعفری، هنرمند تئاتر و سینمای ایران خاموش شد. هنرمندی که بیش از چهل سال از هستی خود را عاشقانه در خدمت هنرش نهاد. هنری که هدیه او به شرافت والای انسانی بود، هنری که از آن دست که او می‌خواست و می‌ورزید، بی‌عیب حرمان نبود. استاد جعفری، هنرمندی بود که دلش را به نور عشق، به انسان بر فروخت و فن عشق را جاننداری زندگی هنرش ساخت. هم از این روست، که تا زمانه باقی‌ست، مهرش در دل انسانها زنده خواهد ماند.

محمد علی جعفری در اسفند ۱۳۰۴ در تهران بدنیا آمد. تحصیلات ابتدایی اش را در دبستان صفویه تهران و متوسطه را در مدرسه صنعتی گذراند. اما آشنایی اش با تئاتر، در سایه خویشاوندی نزدیکش با محمود ظهیرالدینی، موسس کدی اخوان (در سال ۱۳۰۳)، از کودکی آغاز شد و عشق به تئاتر او را از همان کودکی به خانه ظهیرالدینی و دیدار تمرینهای او می‌کشاند. عشقی که راه اصلی زندگی او را تعیین کرد؛ تا آنجا که او را به هنرستان هنرپیشگی کشاند. جعفری صبح‌ها به هنرستان صنعتی می‌رفت و عصرها به مدرسه هنرپیشگی. او در سال ۱۳۲۳ با معدل بالاتر از هجده، شاگرد اول دوره سوم مدرسه هنرپیشگی شد. بعضی از همدوره‌هایش در هنرستان: حمید قنبری، مصطفی اسکویی، رضا درخشانی، محمد زندی و ایرج ساویز بودند.

این دوره سوم مدرسه هنرپیشگی، تنها دوره‌ای بود، که استاد نوشین در آن تدریس می‌کرد. آشنایی با نوشین، نه تنها بر زندگی هنری، که بر عقاید اجتماعی جعفری نیز تأثیری عمیق می‌گذارد. تأثیری که تا پایان عمر، چراغ راهنمای حرفه هنری او در صحنه زندگی اجتماعی اش می‌شود. دیگر استادان او در مدرسه هنرپیشگی: استاد رفیع‌حالی، معزالدیوان فکری، و اصغر گرسیری بودند.

جعفری بلافاصله پس از پایان مدرسه هنرپیشگی با دستمزد شبی ۵ ریال، به تماشاخانه "تهران" می‌پیوندد و نخستین دوران بازیگری حرفه‌ای خود را آغاز می‌کند. در این تئاتر، در نمایشنامه "محمد علی بیگ" با نویسندگی و

جعفری - امینی، می درخشید .
با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و به آتش کشیده شدن تماشاخانه سعدی توسط چاقو داران رژیم استبدادی، دوران خانه بدوشی و زندگی پنهان جعفری آغاز می شود . او که علیرغم فشار و تعقیب پلیس هرگز از تعهدش به مثابه یک هنرمند انسان گرا به آرمانهای ولای سوسیالیسم و مارکسیسم-لنینیسم شك نکرده بود، تا سال ۱۳۳۳ در خانه مرحوم شاهین سرکیسیان، مخفیانه زندگی کرد . حاصل این دوران، دوستی و مودت هرچه عمیق تر و با سرکیسیان است . به گفته خود او گفتگوهایی که درباره هنرنمایش در این مدت با سرکیسیان داشته است، برایش سخت ارزنده بوده است . در سال ۱۳۳۳ جعفری به جرم توده ای بودن دستگیر و زندانی می شود . پس از کشیدن بیش از یکسال زندان، در سال ۱۳۳۴ آزاد می شود .

جعفری که شوق به هنر و ایمان به کار مداوم را هرگز از دست نداد، بلافاصله پس از آزادی با همکاری چند نفری که از تئاتر سعدی بر جا مانده بودند، کار را دوباره آغاز می کند . این گروه در مدت کوتاهی خود بخود بنام "گروه جعفری" خوانده می شود . این نامی است که مردم به آن می دهند . کار گروه جعفری، با اجاره کردن سالن تئاتر در لاله زار، آغاز می شود و از همان ابتدا در دل مردم جا باز می کند و بی واسطه هیا هو و تبلیغ در میان مردم شهرت می یابد . جعفری از این پس هم کارگردانی می کند و هم بازیگری و هم بازیگری تربیت می کند . نخستین پیس این گروه با نام "آخرین لحظه" از ژان آنوی، در لاله زار بر صحنه می آید .

فعالیت مستقل جعفری و گروه او در چهار تئاتر لاله زاری انجام می یابد: تئاترهای پارس، جامعه بارید، تهران و کسری . همکاران او در این گروه خانم ها لرتا، توران مهرزاد و شهلا؛ و آقایان مانی، عبدی، قدکچیان و صارمی بودند .

با آنکه وجود گروه جعفری باید از چشم هنر رسمی روزگار نادیده می ماند، و از این رو در نشریات و تبلیغات دوران شاه، نامی و خبری از آن نمی آمد، اما سالن تئاتری که جعفری در لاله زار در آن بازی می کرد، هر شب پر از مردم و ولوله احساسات آنها بود . صحنه تئاتر جعفری، همواره لاله زار بود و لاله زاری ماند، چرا که این هنرمندان دست، این عاشق تئاتر و انسانها، تئاتر را امری جدی و حرفه ای می دانست و به آن بگونه مبارزه ای بی امان در راه بزرگ - داشت مقام و حفظ حرمت و شرف انسانی می نگرست . همان انسانهای زحمت - کشو و رنج دیده ای که تماشاگران اصلی و دائمی او بودند .

پروفسور دیوید سون، استاد آمریکایی تئاتر، که برای تد ریس در دانشگاه و اجرای نمایشنامه "در شهر ما" به ایران دعوت شده بود، درباره گروه جعفری می گوید: "این گروه با وجود وضعیت بد و سالن نامناسب و امکانات اندکی که دارد، اما تئاتر را - با فاصله بسیار زیاد از سایرین - به معنای واقعی تئاتر می شناسد و به یقین تنها گروه هنری تئاتر ایران است ."

آشنایی جعفری با دیوید سون و در واقع کشف گروه جعفری از سوی او نیز خود داستان شگفتی است . طبیعی است که پروفسور دیوید سون این استاد والا مقام و سرشناس تئاتر، پس از آنکه به ایران می آید، تشنه دیدار و آشنایی با دست اندرکاران تئاتر ایران است و طبیعی است که گروه جعفری در فهرست رسمی ای که در اختیار او می نهند، جایی ندارد . روزی که همراه مترجم خود از لاله زار می گذرد، جماعت انبوهی را مشاهده می کند که صف بسته اند . پرس و جو می کند و می فهمد که این جماعت عظیم برای خریدن بلیط تئاتر است، که از حاکم کرده اند . پس او نیز بلیطی می خرد و وارد سالن می شود و در آنجا با گروه جعفری آشنا می شود و آنرا به مثابه تنها گروه واقعی تئاتر کشف می کند . تئاتری که انسانها را، در روحی مشترک، گرد هم آورده است . از این پس دامنه آشنایی و نیز گفت و گوهای جعفری با دیوید سون آغاز می شود و جعفری با دیدی تازه، از نو، آثار استانیسلافسکی و نوشین را می خواند و بر آن می - شود که بجای برگزیدن پیسهای معروف از نویسندگان بزرگ چون چخوف و شکسپیر، از نامهای فروتنانه تر، اما با کار و عرق ریزان سخت تر استفاده کند . این بازیگری اصولی سبب می شود که گروه جعفری سروصدای فراوان برآورد و سیل دعوتها از شهرستانها و استانهای ایران به سوی او سرازیر شود . در میان نمایشنامه های گروه جعفری در این دوران، می توان از "مستنطق" از جی . بی . پرستلی، "آخرین لحظه" از ژان آنوی، "سرگذشت" و "تله" از روبر توما، "مکافات"، "طلب آموزش"، "چراغ گاز"، "باد بزن خانم ویند رمیز" و "لادام اوکالمیا" از الکساندر ر دوپا (پسر)، "امشب به قتل می رسد"، "مرفین" (که بعدها با نام کلاه پر از باران به فیلم درآمد)، "مونتسرا" و "لحظه خیره

کننده" "گریه روی شیروانی داغ"، "پیچ خطرناک" از جی . بی . پرستلی، "گناهکاران بی گناه"، "حاکمه ماری دوگان" و "ماجرای شبانه"، نام برد . جعفری در سال ۱۳۴۴ به استخدام وزارت فرهنگ و هنر در می آید . حاصل کار او در این دوران، شرکت در نمایشنامه هایی چون: "آی بی کلاه، آی با کلاه" از غلامحسین سعدی و به کارگردانی جعفری والی (۱۳۴۶) و بازی و کارگردانی نمایشنامه های "پرواربندان" از سعدی (۱۳۴۶)، "مرگ همسایه" و "مطبخ" نوشته غلامعلی عرفان و کارگردانی جعفری - والی (۱۳۵۲) و نیز نمایشنامه "حسیس" از مولیر (۱۳۵۲) و تکرار چند نمایش - نامه قدیمی است .

از این پس فکر پرداختن به یک شیوه جدید در تئاتر، ذهن پویا و خلاق او را به خود مشغول می دارد و پیس "فصل یادها" نوشته کوروس سلحشور را با این شیوه (در سال ۱۳۵۵) و سپس "مونتسرا" را در سال ۱۳۵۸ و "مستنطق" (در سال ۱۳۵۹) را با همین شکل و شیوه در تالار رودکی بر صحنه می آورد . شیوه ای که خود جعفری از آن به گونه نوعی "بازی بسد و ن آنتراکت" یاد می کند .

جعفری بیش از ۳۰ نمایشنامه را کارگردانی کرد و در بیش از ۵۰ نمایش بازی کرد . او بر صحنه تئاتر با هنرش و در عرصه زندگی با تفکر و عطش، هرگز از تلاش خستگی ناپذیر خود برای رسیدن به آرمان ولای مارکسیسم-لنینیسم، دست برنداشت . جعفری تنها هنرمند در تاریخ تئاتر ایران است که از آغاز تا دم مرگ، هنرپیشه تئاتر بود و هنرپیشه تئاتر ماند و هرگز هیچ شغل دیگری را نه بر آن ترجیح داد و نه در کنار آن برگزید . به گفته خودش: "۰۰۰ به شهادت مطبوعات، پیش از من، همزمان با من، و پس از من هم بودند کسانی که به تئاتر روی آوردند، اما یا کار را رها کردند و یا بافاصله - های زیاد کارگی کردند .۰۰۰" (نقل از نامه خصوصی او به دخترش) .

جعفری نه تنها هرگز از تئاتر که هنر و حرفه اش بود هرگز دست برنداشت، از آرمان و ایدئولوژی اشرنیز هرگز روی برنگرداند . با بلوغ هنری اش توده ای شد و تا پایان عمر، به آرمانهای مردمی و انقلابی خود وفادار ماند .

جعفری غیر از تئاتر، در کار سینما و تلویزیون نیز فعالیتهایی داشت . تقریباً همه فیلمهایی را که در آنها بازی می کرد، خود می نوشت و کارگردانی می کرد . خود می گوید: "۰۰۰ هدفم از این کار این بود که شاید پیشود خط سومی برای سینمای ایران پیدا کرد - بین ابتدال و نوآوریهای تهوع آور . اما موفق نشدم . چون دیگران به کمک نیامدند . در سینه پول بودند که هرچه بیشتر بهتر" . (نقل از نامه او به دخترش) .

فیلمهایش عبارتند از:

- ۱- مردی که رنج می برد، کارگردان و بازیگر جعفری، ۱۳۳۶ .
 - ۲- آفت زندگی، کارگردان سیامک یاسمی، نوشته جعفری، ۱۳۳۹ .
 - ۳- عشق بزرگ، کارگردان و بازیگر جعفری، ۱۳۴۰ .
 - ۴- ساحل انتظار، نوشته جعفری، کارگردان سیامک یاسمی، ۱۳۴۲ .
 - ۵- دختر کوهستان، کارگردان و بازیگر جعفری، ۱۳۴۳ .
 - ۶- مرفین، کارگردان و بازیگر جعفری، ۱۳۴۳ .
 - ۷- نایب هفت ماهه، کارگردان سیامک یاسمی، ۱۳۴۳ .
 - ۸- اشکها و خنده ها، کارگردان اسطاعیل کوشان، ۱۳۴۳ .
 - ۹- زشت و زیبا، نوشته جعفری، کارگردان رحیم روشنیان، ۱۳۴۴ .
 - ۱۰- مرجان، نوشته جعفری، کارگردان شهلا، ۱۳۴۵ .
 - ۱۱- الکلی، کارگردان و بازیگر جعفری، ۱۳۵۰ .
- فیلم "ساحل انتظار" نخستین فیلم ایرانی بود که به فستیوال سینمایی مسکو راه یافت .

برخی از نمایشنامه های تلویزیونی که جعفری بازی یا کارگردانی کرده است، عبارتند از:

- ۱- آخرین لحظه : از ژان آنوی .
- ۲- برگهای خزان : از هانری دو ورنوا .
- ۳- طناب : از پاتریک هاملتون .
- ۴- پیچ خطرناک : از جی . بی . پرستلی .
- ۵- تله : از روبر توما، با کارگردانی و بازی جعفری .
- ۶- ببرگزار دندان : از فریتس هوخ دلدر، به کارگردانی پرویز منون .

جعفری را دیگر استاد صدا می زدند . این لقبی نبود که از طرف مقامات و "بفرموده" به او بسته شده باشد . از سوی هیچ دانشگاه و مرجع آکادمیک نیز به او اعطا نشده بود . این نامی بود که مردم بر او نهاده بودند . هسان

هنرمرد می، خود مردم هستند و بر هنرمندان است که حقایق درون جامعه را (که اغلب پیچیده‌اند و از نظر مردم دور) بشناسند و به هر طریق که می‌توانند این حقایق را با مردم در میان بگذارند."

نگرش استاد جعفری به هنر تئاتر، نگرش هنرمندی است که مخاطبش مردم - اند. اما برای او این به معنای آسانگیری، شعار دادن و تبلیغات و بالاخره به ابتذال کشاندن نیست. از زبان خود شش‌شنبه:

"در مورد اینکه آیا نمایشنامه‌ها باید مردم فهم باشند، یا به رشد فهم مردم یاری دهند، باید بگویم شما چطور می‌توانید به رشد فهم مردم یاری دهید؟ آیا مطالبی که بیان می‌کنید باید قابل فهم باشند یا نه؟ اینجاست که وضوح حساس می‌شود و نقش اساسی هنرمند آشکار. این دیگر بستگی به شعور و فرم بیان هنرمند دارد که می‌تواند مطلب خود را در عین فهمیدن مردم به نحو مبتذل بیان کند، و هم می‌تواند در عین فهمیدن مردم آنرا هنرمندانه بیان کند. ارزیابی یک هنرمند به نظر من در این مقطع بسیار مهم است."

و استاد جعفری را، این هنرمند ما را، مردم ارزیابی کردند. مردم با استقبال شورانگیزشان از فستیوال تئاتر لاله زار و سرانجام مردم با شرکت وسیع خود در سوگ از دست رفتن آن عزیز، در فضا بی سیاه و خون آلود و وحشت - خیز، قدر او را شناختند و بر صد تاریخ معاصر هنرمان نشان دادند.

در سال ۱۳۶۲، استاد جعفری به جرم آنکه می‌خواست هنر و هستی اش را در خدمت مردم بگذارد، چرا که از راز بارآوری فردا، از پس تیره شبان عقیم آگاه بود، تعقیب و گرفتار شد. ابتدا او را به انفصال دائم از خدمات دولتی و سازمانهای وابسته به دولت محکوم کردند و این حکم در دیوان بیه اصطلاح عدالت! اداری نیز تأیید شد. سپس در اردیبهشت سال ۱۳۶۲ - در همان سال - بی جرم و جنایت، دستگیر و زندانی‌اش کردند تا شاید امید را در معبد تزویر قربانی کنند.

پس از سه سال زندان و شکنجه‌های جسمی و روحی هولناک، که بر تن خسته و زنجیده ۶۰ ساله‌اش روا می‌دارند، بی هیچ محاکمه‌ای آزادش می‌کنند. زندانیانانش بهانه آزاد کردن او را چنین عنوان می‌کنند که: "چون تا ۶ ماه دیگر زنده نخواهی بود، آزادت می‌کنیم تا خونت به پای ما نباشد. شگفتا که این جانیان نامرد می‌مردکش، از مرگ هنرمند در زندان، در برابر مردم می‌ترسند."

استاد جعفری نه شش ماه - که تا ۹ ماه - دوام می‌آورد و سرانجام قلب دردمندش در یک سحرگاه تنهای پاییزی، در هفتم مهرماه ۱۳۶۵، در حالی که از آرزوی دیدار عزیزانش آکنده بود و هرگز از امید به پیروزی خیر بر شرر خالی نشده بود، از تپیدن ایستاد و چشم و چراغ تئاتر معاصر ایران، چشم خود را از تماشای جهان و همه مردم می‌ها و نامرد می‌هایش فرو بست. مسافر پای آبله و خسته ما که در کوهپایه‌هاست و ستم، با کوله باری از عشق بدنبال گلزارهای شاداب سعادت و آزادی می‌گشت، به منزل رسید و امید به ساختن عالمی دیگر و آدمی دیگر را برای ما بجا نهاد. و بدین سان دوام نامش در جریده عالم ثبت گشت. ●

و هم‌ایه استادان دیگری چون: استاد کمال الملک، استاد صبا، استاد رفیع‌حالتی، استاد معزالدیوان فکری، استاد نوشین، استاد عادی، استاد بنان؛ و گروه معدود دیگری که همگی نامشان را از مردم گرفتند و یادشان در دل مردم ماندنی شد.

استاد جعفری، پس از انقلاب و در دوران دولت مستعجل آن به‌سندیکی هنرمندان و کارکنان تئاتر از نوجان تازه می‌بخشد و خود به دبیری سند یکسا برگزیده می‌شود. در این دوران، همه تلاش او آوردن تئاتر بیجان مردم است. در سال ۱۳۵۹ فستیوال ده روزه تئاتر در سالنهای تئاتر لاله زار به راه می‌اندازد، که با استقبال و شور و شوق فراوان روبرو می‌شود. برای اولین بار شاهد هجوم مردم از شمال و جنوب و شرق و غرب شهر به لاله زار می‌شویم. برای اولین بار تئاتر خیابانی را می‌بینیم که گوشه و کنار خیابانهای شهر ما را زینت می‌بخشد و برای اولین بار حرکت و خون تازه‌ای را که به گروهها گوناگون تئاتری داده می‌شود، حس می‌کنیم.

پس از سالها تئاتر لاله زاری، از مفهوم کنایه آمیز خود میرا می‌شود و شهرت و نامی بسزا و آبرومند بدست می‌آورد. چیزی که آرزوی همیشگی جعفری بود. انقلاب با همه امیدهایی که برای دستیابی به جامعه‌ای آزاد و خوشبخت بسا خود آورده بود، بر تن خسته و پیر جعفری، جان جوانی می‌بخشد. او از یک سو دبیر سندیکی هنرمندان و کارکنان تئاتر است، که انتخاب کنندگانش اکثراً همان هنرمندان و کارکنان تئاترهای لاله زارند و از سوی دیگر عضو هیئت اجرایی شورای نویسندگان و هنرمندان ایران و سرپرست رشته تئاتر در این شورا است. در عین حال بازی می‌کند، نمایش می‌دهد، و بازیگران جوان را می‌سازد. خود او در این باره می‌گوید:

"سندیکی هنرمندان و کارکنان تصمیم گرفت در سال ۱۳۵۹ یک فستیوال تئاتر در قدیمی‌ترین مرکز تئاتر ایران، یعنی لاله زار برپا کند. این یک حرکت تازه بود، که پس از مرگ تئاتر مردمی در لاله زار، سندیکی هنرمندان انجام آن را بعهده گرفت. بیست نمایشنامه در چهار تئاتر لاله زار به مدت ۱۰ شب. چه خیابانی و چه سالنی. آنچه انجام گرفت، موفقیت آمیز بود و می‌توان گفت که نود درصد از پیش‌بینی‌های سندیکا درست از آب درآمد. به نظر من حرکت عظیم و امیدوارکننده بود. هم از نظر جایجایی تماشاگران تئاتر و هم از نظر روشن کردن مردم به وضع موجود تئاتر و تفاوتها و مسایل زیاد دیگری. اما در اینجا لازم است بطور کلی با بعضی از روشنفکران خودمان در ساره لاله زار صحبت کنیم. دوستان از لاله زار چه می‌دانند؟ کی زحمت کشیده‌اند و سری به آنجا زده‌اند؟ اکنون در لاله زار دیگر از "آتراکسیون" خبری نیست، همه‌اش تئاتر است. هنرمند شراز حرفه‌ای ترین و جدی ترین هنرمندان است و تماشاگرانش نیز از زحمتکش ترین افراد این بوم. کنار نایستیم و با کنایه نگوییم "تئاتر لاله زاری"؟ "هنرپیشه لاله زاری"؟ "تماشاچی لاله زاری"؟ بروید با این مردم آشنا شوید، انتقادات را صادقانه با این هنرمندان در میان بگذارید، ببینید با چه عشقی از شما استقبال می‌کنند. انگیزه رجعت به لاله زار، بازگشت به میان مردم بود. مردم همه جا هستند، اما لاله زار را خانه تئاتر می‌شناسند. از خانه مردم نباید فاصله گرفت. پشتیبانان